

تفسیر نوجوان
(برگرفته از تفسیر نمونه)
جلد ۲۲


بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۲۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۱-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۲-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۳-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۹۶۴:۵-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۶-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۹۶۴:۷-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۸-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۹-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۰-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۱-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۲-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۹۶۴:۱۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۵-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۶-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۷-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۹۶۴:۱۸-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۱۹-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۰-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۱-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۲-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۳-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۹۶۴:۲۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۵-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۷-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۸-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۲۹-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۶۴:۳۰-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۹۵)

(۱۹۶)

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شـهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سـران کفر و اسـتکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیرا مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۷)

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶ آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

(۸) مقدمه

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

مقدمه (۹)

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره احزاب

نعمت های مادی و معنوی دستاورد ایمان و ادب

۳۱ وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحانُؤْتِها اَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ اَعْتَدْنا لَها رِزْقا کَریما

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم .

« یَقْنُتْ » از ماده « قُن‌ُوت » به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آن ها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در این جا باز به این نکته برخورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای « وَ تَعْمَلْ صالِحا » آثار آن در عمل نیز هویدا گردد .

« رِزْق کَریم » معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است .

دلایل خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

۴۰ ماکانَ مُحَمَّدٌ اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبیّنَ وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیما

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبود ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوندبه هرچیز آگاه است.

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است ، ولی دلیل

خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله منحصر به آن نمی باشد ، چه این که هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کند و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است .

ازجمله در آیه ۱۹ سوره انعام می خوانیم: «وَاُوحِیَ اِلَیَّ هـذَاالْقُرْآنُ لِاُنْـذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ : این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آن ها می رسد انذار کنم (و به سوی خدا دعوت نمایم) .

جزء بیست و دوّم (۱۱)

وسعت مفهوم تعبیر « وَ مَنْ بَلَغَ » (تمام کسانی که این سخن به آن ها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یک سو و مسأله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برای جهانیان اثبات می کند مانند « تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیرا : جاوید و پربرکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند » (۱ / فرقان) .

(۱۲) سوره اَحزاب

و مانند « وَ ما اَرْسَـلْناکَ اِلاّ کافَّهً لِلنّاسِ بَشیرا وَ نَذیرا : ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم» (۲۸ / سبأ) .

و آیه « قُلْ یا اَیُّهَاالنّاسُ اِنّی رَسُولُ اللّهِ اِلَیْکُمْ جَمیعا : بگو : ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم » (۱۵۸ / اعراف) .

با توجه به وسعت مفهوم « عالَمین » و « ناس » و « کافَّه » نیز مؤید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یک سو و ضروری بودن این مسأله در میان مسلمین از سوی دیگر و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده از سوی سوم مطلب

را روشن تر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم .

درحـدیث معروفی ازپیامبر صـلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «حَلالیحَلالٌ اِلیَوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرامی حَرامٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ : حلال من تا روزقیامت حلال است وحرام من تا روز قیامت حرام » .(۱)

جزء بیست و دوّم (۱۳)

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد .

گاهی حـدیث فوق به صورت « حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اَبَـدا اِلیَوْمِ الْقِیامَهِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اَبَدا اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لایَکُونُ غَیْرُهُ وَلایَجی ءُ غَیْرُهُ» نیز نقـل شـده است : « حلاـل محمّـد همیشه تـا روز قیـامت حلاـل است و حرام او همیشه تـا قیـامت حرام است ، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد ».(۱)

حدیث معروف «مَنْزِلَه» که درکتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی و داستان ماندن او به جای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله ، به سوی جنـگ تبوک آمـده نیزکاملاًـ مسأله خـاتمیت را روشن می کنـد، زیرا دراین حدیث می خوانیم:پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود : « اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی اِلاّ اَنَّهُ لانَبِیَّ بَعْدی : تو نسبت به من ، به منزله هارون نسبت به موسی هستی ،

ص:۱۳

۱- « بحار الانوار » ، جلد دوم ، صفحه ۲۶۰ ، باب ۳۱ ، حدیث ۱۷.

جز این که بعد از من پیامبری نیست » (بنابراین تو همه منصب های هارون را نسبت به موسی داری جز نبوّت) . (۱)

۱ « اصول کافی » ، جلد اول ، « بابُ الْبِدَعِ وَ الرَّأْیِ وَ الْمَقائیسِ » ، حدیث ۱۹ .

(۱۴) سوره اَحزاب

این حدیث نیز مشهوراست و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود : « مَثَلی وَ مَثَلُ الْاَنْبِیاءِ کَمَثَلِ رَجُلٍ بَنی بُنْیانا فَاَحْسَنَهُ وَ اَجْمَلَهُ ، فَجَعَلَ النّاسُ یُطیفُونَ بِهِ یَقُولُونَ مارَأَیْنا بُنْیانا اَحْسَنَ مِنْ هذااِلّاهذِهِ اللَّبْنَهِ ، فَکُنْتُ اَنَا تِلْکَ النِّبْنَهُ : مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنایی بسیار زیبا و جالب بسازد ، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنایی زیباتر از این نیست جز این که جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرین هستم » .

این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روات متعدد نقل شده ، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است :

جزء بیست و دوّم (۱۵)

«وَ اَنَا خاتَمُ النَّبیّینَ» .

در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم : « اَمینُ وَحْیِه وَ خاتَمُ رُسُلِه وَ بَشیرُ رَحْمَتِه وَ نَذیرُ نِقْمَتِه : او (محمّد) امین وحی خدا و خاتم پیامبران و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود » .

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است : « اَرْسَلَهُ عَلی حینِ فِتْرِهٍ مِنَ

ص:۱۴

۱- « ذَخایِرُالْعُقْبی » « محب الدین طبری » ، صفحه ۷۹ .

الرُّسُلِ وَ تَنازُعٍ مِنَ الْاَلْسُنِ ، فَقُفِیَ بِهِ الرُّسُلُ وَ خُتِمَ بِهِ الْوَحْیُ : او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع درگرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود».

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید : «اِلی اَنْ بَعَثَ اللّهُ سُبْحانَهُ مُحَمَّدا رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِاِنْجازِ عِدَتِهِ وَ اِتْمامِ نُبُوَّتِه : تا زمانی که خداوند سبحان محمّد صلی الله علیه و آله رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود » .

(۱۶) سوره اَحزاب

و در پایان خطبه حجه الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیت نامه جامع برای مردم بیان کرد ، نیز مسأله خاتمیت صریحا آمده است ، آن جا که می فرماید : « اَلا فَلْیُبَلِّغْ شاهِدُکُمْ غائِبَکُمْ لانَبِیَّ بَعْدی وَ لااُمَّهَ بَعْدَکُمْ : حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از شما امتی نخواهد بود ، سپس دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد آن چنان که سفیدی زیربغلش نمایان گشت و عرضه داشت : « اَللّهُمَّ اشْهَدْ اَنّی قَدْ بَلَّغْتُ: خدایا گواه باش که من آن چه را باید بگویم گفتم».(۱)

۱- « بحارالانوار »،جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱ .

خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود ؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد ؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسان های امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند ؟

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد ؟

« پاسخ » این سؤال با توجّه به یک نکته روشن می شود و آن این که گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آن که احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد .

این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دوران های مختلف را بگذراند ، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در این جا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد ، بلکه به اتکاء آن چه از محضر اساتید پیشین و مخصوصا استاد اخیر دریافته ، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند بنابراین لزومی ندارد که گذشت زمان

ص:۱۶

همواره دین و آیین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد .

(۱۸) سوره اَحزاب

و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای این که انسان بتواند در این راه پرنشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هرکدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند ، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را ، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ ، در اختیار او بگذارد .

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است .

جزء بیست و دوّم (۱۹)

این ها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد ، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود ، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود ، چرا که « تبیین » و « توضیح این اصول » و « عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آن ها » بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست .

قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد ؟

گذشته از مسأله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در این جا عنوان می شود و آن این که می دانیم مقتضیات زمان ها و مکان ها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دایما در تغییر

است ، در حالی که شریعت خاتم صلی الله علیه و آله قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می توانـد پاسخ گوی نیازهای متغیر انسان در طول زمان بوده باشد؟

(۲۰) سوره اَحزاب

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن این که :

اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزیی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً۔ مشخص و جزیی تعیین کرده بود جای این سؤال بود ، اما با توجه به این که در دستورهای اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود و پاسخ گوی آن ها باشد ، دیگر جایی برای این ایراد نیست .

فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسان ها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً در آن زمان چیزی به نام « بیمه » با شاخه های متعددش به هیچ وجه موجود نبود .

جزء بیست و دوّم (۲۱)

و هم چنین انواع شرکت هایی که در عصر و زمان ما برحسب احتیاجات روز به وجود آمده ، ولی با این حال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان لزوم وفای به عهد و عقد : « یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ : ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای خود وفا کنید » آمده است و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد ، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آن ها را نیز باید در نظرگرفت.

بنابراین قانون کلی در این زمینه ثابت است ، هرچند مصداق های آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیداشود.

مثال دیگر این که ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاضَرَرَ که به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود .

گذشته از این مسأله « لزوم حفظ نظام جامعه » و « وجوب مقدمه واجب » و مسأله « تقدیم اَهَمّ بر مُهِمّ » نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد .

(۲۲) سوره اَحزاب

علاوه بر همه این ها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق « ولایت فقیه » واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکل ها در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد .

البته بیان هریک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد ، ولی با این حال آن چه در این جا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخ گوی اشکال فوق باشد .

۴۱ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْرا کَثیرا

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید .

۴۲ وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَهً وَ اَصیلاً

و صبح و شام او را تسبیح نمایید .

آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می گردد برای مبارزه با آن راهی جز « ذکر کثیر »نیست « ذکر کثیر » به معنی واقعی کلمه یعنی « توجه باتمام وجود به خداوند » نه تنها بازبان و لقلقه لسان ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتو افکن باشد و نور و روشنایی بر آن هاباشد.

به این ترتیب قرآن همه مؤمنان را در این آیه موظف می کند که در همه حال به یاد خداباشید .

ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی از روایات به تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام (**۳۴** مرتبه اللّه اَكْبَرُ و **۳۳** مرتبه الْحَمْدُلِلّهِ و **۳۳** مرتبه سُبْحانَ اللّهِ) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آن چه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده ، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است ، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است .

همان گونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید منظور از « تسبیح خداوند در هر صبح و شام » همان دوام تسبیح است و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می باشد و این که بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است .

(۲۴) سوره اَحزاب

به این ترتیب « ذکر کثیر خداوند و تسبیح او هر صبح و شام » جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او و از هر عیب و نقص حاصل نمی گردد و می دانیم که یادخدا برای روح و جان انسان هم چون

غـذا و آب اسـت برای تن، درآیه ۲۸ سوره رعـد آمـده است «اَلابِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ : آگـاه باشـید تنها با یاد خـدادل ها آرامش می یابد » .

آرامش و اطمینان دل نیزنتیجه اش همان است که درآیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فجرآمده است : « یا اَیَّتُهَاالنَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهِ ارْجِعی اِلی رَبِّكِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً فَادْخُلی فی عِبادی وَادْخُلی جَنَّتی : ای نفس مطمئنه مطمئن و آرام به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنوداست ، سپس در زمره بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو » .

جزء بیست و دوّم (۲۵)

رحمت و درود خدا و فرشتگان راه گشای جوانان

۴۳ هُوَ الَّذی یُصَلّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیما

او کسـی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیزبرای شما تقاضای رحمت می کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرك و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان مهربان است .

« یُصَلّی » از ماده « صَلاه » در این جا به معنی توجه و عنایت مخصوص است ، این عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد ، چنان که در آیه ۷ سوره غافر می خوانیم : « وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ اٰمَنُوا: حاملان عرش خدا برای مؤمنان استغفار می کنند » .

این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای نوجوانانی که همواره به

یاد خدا هستند دربر دارد ، چرا که با صراحت می گوید آن ها در سیر خود به سوی اللّه تنها نیستند ، بلکه به مقتضای « یُصَلّی » که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند ، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آن ها می پاشد .

(۲۶) سوره اَحزاب

این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه«اللّه» که سوگندشیطان درزمینه اغوای فرزندان آدم دامان آن هارا نمی گیرد ، چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آن ها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است « فَبِعِزَّتِکَ لاَُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصینَ: به عزتت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳/ص).

جمله « وَ کانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیما » با توجه به این که « کانَ » فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤمنان رحمت خاصی داشته ، تأکید مجددی است بر آن چه در آغاز این آیه آمده است .

آری این رحمت خاص خدا است که مؤمنان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد .

جزء بیست و دوّم (۲۷)

۴۴ تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ وَ اَعَدَّلَهُمْ اَجْرا کَریما

ص:۲۲

تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است و برای آن ها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است .

« تَحِیَّت » از ماده « حیات » به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ صفحه ۴۲ مراجعه فرمایید) .

سلام کردن و اهمیت آن

تا آن جا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می رسند

(۲۸) سوره اَحزاب

برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیّت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیّت می باشد، در اسلام نیز «سلام» یکی از روشن ترین تحیت ها است، و آیه فوق همان طور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالی تر و یا لااقل مساوی جواب گویند .

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یک نوع تحیّت است.

در سوره نور آیه ۶۱ می خوانیم: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتا فَسَلِّمُوا عَلى اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً» هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پربرکت و پاکیزه .

در این آیه اسلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمنا می توان از آن استفاده کرده که معنی سلام علیکم در اصل سلام اللّه علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین

جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

جزء بیست و دوّم (۲۹)

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است. «اُولئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فیها تَحِیَّهً وَ سَلاما » اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره مند می شوند و تحیت و سلام به آن ها نثار می شود(۱)و در آیه ۲۳ سوره ابراهیم و آیه ۱۰ سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم: «تَحِیَّتُهُمْ فیها سَلامٌ» تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات آیه ۲۵ در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آن ها را به سلام داد:

(۳۰) سوره اَحزاب

«اِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ» از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است.

هرگاه بی طرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن

۱- ۷۵ / فرقان .

برای ما روشن تر می گردد .

در روایات اسلامی تأکید زیادی روی سلام شده تا آن جا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «مَنْ بَدَءَ بِالْکَلامِ قَبْلَ السَّلامِ فَلاتُجیبُوهُ» کسی که پیش از سلام آغازبه سخن کندپاسخ اورانگوئید.(۱)

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند می فرماید: «اَلْبَخیلُ مَنْ یَبْخَلُ بِالسَّلامِ» بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد. (۲)

جزء بیست و دوّم (۳۱)

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اِنَّ اللّه -عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُ اِفْشاءَ السَّلامِ» خداوند افشاء سلام را دوست دارد .(۳) منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است .

در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله این که: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آن ها آشنایی خاصی دارد، چنان که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: اَیُ الْعَمَلِ خَیْرٌ؟ : «کدام عمل بهتر است؟» فرمود: «تُطْعِمُ الطَّعامَ وَ تَقْرَءُ السَّلامَ عَلی مَنْ عَرَفْتَ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفُ» اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما. (۴)

و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آن ها که مرکب

۱- اصول کافی، ج ۲، باب التسلیم .
۲- صول کافی، ج ۲، باب التسلیم .
۳- اصول کافی، ج ۲، باب التسلیم .
۴- تفسیر فی ظلال ذیل آیه .

گران قیمت تری دارنـد به کسانی که مرکب ارزان تر دارنـد، سـلام کنند، و گویا این دسـتور یک نوع مبارزه با تکبر ناشـی از ثروت و موقعیت هـای خـاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیـده می شود که تحیت و سـلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شـکلی از استعمارواسـتعبادوبت پرستی به آن می دهند،ولذادرحالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

(۳۲) سوره اَحزاب

البته این سـخن منافات با دسـتوری که در بعضـی از روایات وارد شده که افراد کوچک تر از نظر سن بر بزرگ تر سـلام کنند نـدارد، زیرا این یـک نوع ادب و تواضع انسـانی است و ارتبـاطی بـا مسـئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت های مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آن ها سلام نکنید و این خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر این که سلام کردن به آن ها وسیله ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر.

جزء بیست و دوّم (۳۳)

ضمنـا بایـد توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سـلام را بـا عبارات دیگریماننـد «وَ رَحْمَةُ اللّه ِ» و ماننـد «وَ رَحْمَةُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ» تعقیب کنند.

در تفسـیر «دُرُّالْمَنْثُور» می خوانیم شخصـی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللّه ِ»، دیگری عرض کرد: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللّه ِ»پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «وَ عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللّه ِ وَ بَرَکاتُهُ» نفر دیگری گفت

: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللّهِ ِوَ بَرَکاتُهُ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَعَلَیْکَ» و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: «قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی»! در حقیقت در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله «عَلَیْکَ» مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد.(1)

(۳۴) سوره اَحزاب

این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هرگونه درد و رنج و ناراحتی است ، سلامی است توأم با آرامش و اطمینان .

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که معنی « تَحِیَّتُهُمْ » اشاره به درود و تحیت مؤمنان به یکدیگر می باشد ، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاه و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است ، چنان که در آیه ۲۳ سوره رعد می خوانیم : « وَ الْمَلائِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ : آن روز فرشتگان از هر دری بر مؤمنان وارد می شوند و به آن ها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیباییتان » .

از آن چه گفتیم ضمنا روشن شد که مراد از جمله « یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ» همان روز قیامت است که « روزلِقاءُاللّه » نامیده شده و معمولاً این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کارمی رود.

جزء بیست و دوّم (۳۵)

بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به

۱- درالمنثور، ج ۲، صفحه ۸ .

پایان کار آن ها کرده، می فرماید : « وَ اَعَدَّلَهُمْ اَجْرا کَریما » .

جمله ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمت ها و مواهب در آن نهفته است .

توضیحی درباره « لقاء اللّه »

این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و از آن جاکه ملاقات حسی درمورد پروردگار مفهوم ندارد ، چراکه او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم، بعضی از مفسران ناچار شده اند به اصطلاح مضافی در این جا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور « لِقاءُ ثَوابِ اللّه » یا « ملاقات فرشتگان خدا » است .

اما « لقاء » را می توان در این جا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چرا که در قیامت حجاب ها کنار می رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشن تر جلوه می کند و گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانسته اند مناسب آیات مورد بحث نیست .

(۳۶) سوره اَحزاب

پاداش های مؤمنان هم اکنون آماده است

جمله « اَعَدَّلَهُمْ اَجْرا کَریما » که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمت هایش آفریده شده و در انتظار مؤمنان است این سؤال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آن چه را می خواهند فراهم سازند ، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد « موجود شو » آن نیز فورا موجود

می شود ، چنین نیازی احساس نمی گردد، پس تکیه روی « آماده سازی » در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است .

اما توجه به یک نکته ، مشکل را حل می کند و آن این که :

آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست ، بلکه گاه برای دل گرمی و اطمینان خاطر بیشتر و گاه برای احترام و اکرام فزون تر می باشد ، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده

ساختن وسایل پذیرایی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قایل شده ایم ، به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار وسایل پذیرایی شویم این خود یک نوع بی اعتنایی و کم احترامی محسوب می شود .

در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پاداش های آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود .

۴۵ یا اَیُّهَاالنَّبِیُّ اِنّا اَرْسَلْناکَ شاهِدا وَ مُبَشِّرا وَ نَذیرا

ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده .

او از یک سو گواه اعمال امت است ، چرا که اعمال آن ها را می بیند چنان که در جای دیگر می خوانیم : « وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ : بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤمنان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند » (۱۰۵ / توبه) و این

آگاهی از طریق مسأله عرضه اعمال امت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه (جلد هشتم صفحه ۱۲۴) آمده است .

(۳۸) سوره اَحزاب

و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آن ها خود گواه امت خویش بودند « فَکَیْفَ اِذاجِئْنا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهیدٍ وَ جِئْنابِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهیدا : حال آن ها چگونه است آن روزکه برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تورا گواه براعمال این ها قرار خواهیم داد » (۴۱ / نساء).

و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات با سوابق درخشانت و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است .

سپس می فرماید : « وَ مُبَشِّرا وَ نَذیرا » .

بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار ، به سلامت و سعادت جاودان به پیروزی و موفقیت پر افتخار .

جزء بیست و دوّم (۳۹)

و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی ، از خسارت تمام سرمایه های وجودی و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت.

بشارت و انذار همه جا بایدتوأم باهم و متعادل بایکدیگرباشد چراکه نیمی از وجود انسان راعلاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد، «بشارت» انگیزه بخش اول است و «انذار» انگیزه بخش دوم و آن هاکه دربرنامه های خودتنهاروی یک قسمت تکیه می کنند انسان را به حقیقت نشناخته اند و انگیزه های

حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند.(۱)

ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو چراغ فروزانی

۴۶ وَ داعِیا اِلَی اللّهِ بِاِذْنِه وَ سِراجامُنیرا

(۴۰) سوره اَحزاب

و تو را دعوت کننده به سوی اللّه به فرمان او قرار دادیم و چراغ روشنی بخش .

دعوت به سوی خداوند مرحله ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق ، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد ، دعوت به سوی خداوند شروع می شود ، تنها در این جا است که دعوت مؤثر خواهد افتاد .

با این که همه کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن فرمان خدا است در این جا تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده و این به خاطر آن است که مشکل ترین و مهم ترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری برخلاف هوس ها و شهوات سیر دهد و در این مرحله بایداذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد ، ضمنا روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آن چه می گوید به اذن خدا است .

۱- در جلد اول « تفسیر نمونه » ذیل آیه ۱۱۹ سوره بقره بحث مشروحی در این زمینه تحت عنوان دو اصل مهم تربیتی مطرح شده است .

« سِرَاجِ مُنیر » بودن پیامبر صلی الله علیه و آله با توجه به این که « سراج » به معنی « چراغ » و « منیر » به معنی « نور افشان » است اشاره به معجزات و دلایل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است ، تاریکی ها و ظلمات را می زداید و چشم ها و دل ها را به سوی خود متوجه می کند و همان گونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است.

قابل توجه این که در قرآن مجید چهار بار واژه « سِرَاج » آمده که در سه مورد به معنی « خورشید » است ، از جمله در سوره نوح آیه ۱۶ می فرماید : « وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجا : خداوند ماه را نور آسمان ها و خورشید را چراغ فروزنده آن قرارداد » .

گفتیم « سراج » در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و « روغن قابل اشتعال » و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنایی است ، ولی به گفته « راغب » در « مفردات » این کلمه تدریجا به هر منبع نور و روشنایی اطلاق شده است و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد و هم چون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند .

(۴۲) سوره اَحزاب

وجود پیامبر هم چون خورشید تابانی است که ظلمت های جهل و شرك و کفر را از افق آسمان روح انسان ها می زداید ولی همان گونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمشان توانایی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می دارند ، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی کنند و ابوجهل ها دست در

گوش می کردند که آهنگ قرآن او را نشنوند .

همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش، دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند و حیوانات درنده بیابان غالبا در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند .

تاریکی مایه پراکندگی است و نور سبب جمعیت و اجتماع است به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند .

جزء بیست و دوّم (۴۳)

روشنایی و نور مایه نمو درختان ، پرورش گل ها ، رسیدن میوه ها و خلاصه تمام فعالیت های حیاتی است و تشبیه وجود پیامبر صلی الله علیه و آله به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند .

وجود پیامبر صلی الله علیه و آله مایه آرامش و فرار دزدان دین و ایمان و گرگان بی رحم ستمگر جامعه ها و موجب جمعیت خاطر و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است .

۴۷ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّهِ فَضْلاً کَبیرا

و مؤمنان را بشارت ده که برای آن ها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است .

اشاره به این که مسأله «تبشیر» پیامبر صلی الله علیه و آله تنها محدودبه پاداش اعمال نیک مؤمنان نمی شود ، بلکه خداوند آن قدر از فضل خود به آن ها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم می زند، چنان که آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است .

(۴۴) سوره اَحزاب

در یک جا می فرماید : « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها : کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود » (۱۶۰ / انعام) .

و در جای دیگر می گوید : « مَثَلُ الَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِأَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ » (۲۶۱ / بقره) .

و گاه ازاین هم فراتر می رود و می گوید : « فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما اُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ اَعْیُنٍ : هیچ کس نمی داند چه پاداش هایی که موجب روشنایی چشم ها است برای او پنهان داشته شده » (۱۷ / الم سجده) .

و به این ترتیب ابعاد فضل کبیر الهی را از آن چه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می برد .

۴۸ وَ لا تُطِعِ الْکافِرینَ وَ الْمُنافِقینَ وَدَعْ اَذیهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکیلاً

و از کافران و منافقان اطاعت مکن و به آزارهای آن ها اعتنا منما ، بر خدا توکل کن و همین بس که خدا حامی ومدافع (تو) باشد .

جزء بیست و دوّم (۴۵)

بدون شک رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت ، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تأکیدی برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار و سرمشقی برای دیگران ، روی این موضوع مخصوصا تکیه کند ، چه این که از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید و گاه از طریق دادن امتیازات، زمینه های آن فراهم

می شود، تا آن جا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاش ها و کوشش ها و خنثی شدن همه مجاهدات است .

تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروه هایی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به چنین موضعی بکشانند ، گاه پیشنهاد کردند که نام بت ها را به بدی نبرد و از آن ها انتقاد نکند و گاه گفتند اجازه ده یک سال معبود تو را بپرستیم و یک سال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یک سال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم ، گاه پیشنهاد کردند تهی دستان و مؤمنان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو هم صدا شویم و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند .

(۴۶) سوره اَحزاب

مسلم است همه این ها دام های خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر، و نفاق و اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر یکی از پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاش ها هرگز به نتیجه نمی رسید .

سپس می گوید : « وَدَعْ اَذیهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ وَ كَفی بِاللّهِ وَكيلاً » .

این قسمت از آیه نشان می دهد که آن ها برای تسلیم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله او را سخت در فشار قرار داده بودند و انواع آزارها چه از

ص:۳۵

طریق زخم زبان و بدگویی و جسارت و چه از طریق آزار بدنی و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند ، البته در دوران مکه به صورتی و در دوران مدینه به صورت دیگر ، زیرا « اَذی » واژه ای است که همه انواع آزار را شامل می شود .

جزء بیست و دوّم (۴۷)

« راغب » در « مفردات » می گوید : « اَذی به معنی هرگونه ضرری است که به یک موجود زنده برسد ، چه در جان ، یا در جسم ، یا وابستگان به او ، خواه دنیوی یا اخروی » .

البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص « ایذاء زبانی » به کار رفته ، مانند آیه ۶۱ سوره توبه : « وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَاُذُنٌ : بعضی از آن ها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوش باوری است و به حرف هر کس گوش می دهد » .

ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته ، مانند آیه ۱۶ سوره نساء : « وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ فَاَذُوهُما : مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آن ها را آزار دهید (و حدّ شرعی را بر آن ها جاری نمایید)» .

(۴۸) سوره اَحزاب

تاریخ می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان نخستین هم چون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگزتنگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند .

دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود ، خدایی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است و « اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ، نبرد رگی تا نخواهد خدای » آری

کافی است که پشتیبان و پناه گاه انسان چنین خدایی باشد .

دستورالعمل پنج گانه برای رهروان راه حق

دستورهای پنج گانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند ، بشارت دادن به مؤمنان برای جذب نیروهای با ایمان ، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان ، بی اعتنایی به آزارهای آن ها و توکل برخدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد درآن نهفته است و دستورالعمل جامعی برای همه رهروان راه حق است.

جزء بیست و دوّم (۴۹)

سلام و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

۵۶ إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ، ای کسانی که ایمان آوردید بر او درود فرستید و سلام گویید و تسلیم فرمانش باشید .

«صَلات» و «صَلَوات» که جمع آن است هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد . (۱)

تعبیر به « یُصَلُّون » به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است

۱- « راغب » در « مفردات » همین معنی را به عبارت دیگری آورده است .

یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند ، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی .

(۵۰) سوره اَحزاب

در این که میان « صَلُّوا » و « سَلِّمُوا » چه فرقی است ؟ مفسران بحث های مختلفی دارند ، آن چه مناسب تر با ریشه لغوی این دو کلمه و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که « صَلُّوا » امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، اما « سَلِّمُوا » یا به معنی تسلیم در برابر فرمان های پیامبر گرامی اسلام است چنان که در آیه ۶۵ سوره نساء آمده : « ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجا مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیما : مؤمنان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند » .

چنان که در روایتی از امام صادق می خوانیم : « ابوبصیر » از محضرش سؤال کرد منظور از « صلات » بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را فهمیده ایم ، اما معنی تسلیم بر او چیست ؟ امام فرمود : « هُوَ التَّسْلیمُ لَهُ فِی الْاُمُورِ : منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است » . (۱)

جزء بیست و دوّم (۵۱)

و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان « اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللّه » و مانند آن می باشد ، که محتوایش تقاضای سلامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله از پیشگاه خدا است .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

کیفیّت صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

درباره کیفیت صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات بی شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحا آمده است که « آل محمد » را به هنگام صلوات بر « محمد » بیفزایید .

در « درالمنثور » از صحیح « بخاری » و « مسلم » و « ابوداود » و « ترمذی » و « نسایی » و « ابن ماجه » و « ابن مردویه » و روات دیگری از « کعب بن عجره » نقل شده که مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اَمَّا السَّلامُ عَلَیْکَ فَقَدْ عَلِمْنا فَکَیْفَ الصَّلاةُ عَلَیْکَ : سلام بر تو را ما

(۵۲) سوره اَحزاب

می دانیم چگونه است ، اما صلات بر شما باید چگونه باشد » ؟ پیامبر فرمود : بگو : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمّدٍ وَ عَلی الِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ ، اللّهُمَّ بارَکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی الِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ الِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ » .

نامبرده (نویسنده در المنثور) علاوه بر حدیث فوق ، هیجده حدیث دیگر نقل کرده ، که همگی تصریح شده که « آل محمّد » را باید به هنگام صلوات ذکر کرد .

این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله « ابن عباس » و « طلحه » و « ابو سعیدخدری » و « ابوهریره » و « ابومسعودانصاری » و « بریده » و « ابن مسعود » و « کعب بن عجره » و امیر مؤمنان علی نقل کرده است .(۱)

۱- « المیزان » ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۶۵ و ۳۶۶ .

این نکته نیز قابل توجه است که در بعضـی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه « علی » میان « محمّد » و « آل محمّد » جدایی نمی افکند بلکه کیفیت صلاه به این صورت است «اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ» .

جزء بیست و دوّم (۵۳)

این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسـلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: « ابن حجر » در « صواعق » چنین نقل می کند که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : « لا تُصَلُّوا عَلیَّ الصَّلاهَ الْبَتْراءِ فَقالُوا وَ مَا الصَّلاهُ الْبَتْراءُ ؟ قالَ تَقُولُونَ : اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ تُمْسِکُونَ ، بَلْ قُولُوا اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ : هرگز بر من صـلوات نـاقص نفرستیـد عرض کردنـد : صلوات نـاقص چیست ؟ فرمود : این که فقـط بگوییـد "اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ " و ادامه ندهیـد، بلکه بگوییـد "اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ" . (۱)

و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سـنت اضافه « آل محمّـد » را بر نام آن حضـرت در تشـهد نماز واجب می شمرند .

(۵۴) سوره اَحزاب

آیا فرسـتادن صـلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است یانه ؟ و اگر واجب است در کجا واجب است ؟ این سؤال است که فقها به آن پاسخ می گویند :

تمام فقهای اهل بیت آن را در تشهد اول و دوم نماز واجب

۱- « صواعق » ، صفحه ۱۴۴ .

می دانند و در غیر آن مستحب و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت دراین زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دالّ بر وجوب است کم نیست .

از جمله در روایت معروفی ، عایشه می گوید : « سَمِعْتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ : لا یُقْبَلُ صَلاةٌ اِلاّ بِطَهُورٍ وَ بِالصَّلاهِ عَلَیَّ : نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد » .

از فقهای اهل سنت «شافعی» آن را در تشهد دوم واجب می داند و «احمد» در یکی از دو روایت که از او نقل شده و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند «ابوحنیفه» آن را واجب نشمرده اند.(۱)

جزء بیست و دوّم (۵۵)

سخن حقّ بگویید تا اعمالتان اصلاح شود

۷۰ یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوااللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدیدا

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگویید .

۷۱ یُصْلِحْ لَکُمْ اَعْمالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاعَظیما

تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد و هرکس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نایل شده است .

قول « سَدید » از ماده « سَدّ » به معنی « محکم و استوار »

ص:۴۱

۱- « تذکره علامّه » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۶ .

و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است ، سخنی است که هم چون یک سد

(۵۶) سوره اَحزاب

محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی « صواب » و بعضی به معنی « خالص بودن از کـذب و لغو » یـا « هماهنـگ بودن ظاهر و باطن » و یا « صـلاح و رشاد » و ماننـد آن تفسیر کرده انـد همه به معنی جامع فوق برمی گردد.

آیه ۷۱ نتیجه « قول سدیـد » و سـخن حق را بیـان می کنـد ، در حقیقت تقوا پـایه اصـلاح زبـان و سرچشـمه گفتار حق است و گفتـار حق یکی از عوامـل مؤثر اصـلاح اعمـال و اصـلاح اعمـال سـبب آمرزش گناهان است ، چرا که « اِنَّ الْحَسَـناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ : اعمال نیک گناهان را از بین می برند » (۱۱۴ / هود).

زبان پربرکت ترین و در عین حال خطرناکترین عضو بدن است

علمـای اخلاـق گفته انـد : زبـان پربرکت ترین عضو بـدن و مؤثرترین وسـیله طـاعت و هـدایت و اصـلاح است و در عین حال خطرناک ترین و پرگناه ترین عضو بـدن محسوب می شود ، تا آن جا که حدود سـی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد .

جزء بیست و دوّم (۵۷)

« غزالی » در « احیاءالعلوم » بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می زند برشمرده است که عبارتنداز:

دروغ

غیبت

سخن چینی

نفاق در سخن (ذُواللِّسانَیْن بودن)

مدح بی جا

بد زبانی و دشنام

غنا و اشعار نادرست

افراط در مزاح

سخریه و استهزاء افشاء اسرار دیگران

ص:۴۲

وعده خلاف

لعن نابجا

خصومت و نزاع

جدال و مراء

گفتگو در امور باطل

پر حرفی

گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست

وصف مجالس شراب و قمار و گناه

سؤال و جستجو از مسایلی که از عهده درك انسان بیرون است

تَصَنُّع و تَکَلُّف در سخن

(۵۸) سوره اَحزاب

و ما ده موضوع مهم دیگر نیز بر آن افزوده ایم :

تهمت زدن

شهادت باطل

اشاعه فحشاونشر شایعات بی اساس

خود ستایی

اصراربی جا

خشونت در سخن

ایذاء با زبان

مذمت از کسی که مستحق ذم نیست

کفران نعمت به وسیله زبان

تبلیغ باطل .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: « لا یَسْتَقیمُ ایمانُ عَبْدٍ حَتّی یَسْتَقیمُ قَلْبُهُ وَ لا یَسْتَقیمُ قَلْبُهُ حَتّی یَسْتَقیمُ لِسانُهُ : ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر این که قلبش مستقیم گردد و قلبش مستقیم نمی شود مگراین که زبانش درست شود» . (۱)

جالب این که در حدیث دیگری از امام سجاد آمده است که « زبان هر انسانی همه روزه صبح از اعضای دیگر احوال پرسی می کند و می گوید : کَیْفَ اَصْبَحْتُم ؟ چگونه صبح کردید» ؟

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۷۱ ، صفحه ۷۸ .

همه آن ها در پاسخ این اظهار محبت زبان می گویند : « بِخَیْرٍ اِنْ تَرَکْتَنا : حال ما خوب است اگر تو بگذاری » .

سپس اضافه می کنند : تو را به خدا سوگند مارا رعایت کن، « اِنَّما نُثابُ بِکَ وَنُعاقِبُ:ما به وسیله تو ثواب می بینیم ویامجازات می شویم».(۱)

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم : « ما جَلَسَ رَسُولُ اللّهِ عَلی هذَا الْمِنْبَرَ قَطُّ اِلّاتَلا هذِهِ الْاَیَهَ : یا اَیُّهَاالَّذینَ امَنُوا اتَّقُوااللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدیداً : هرگز پیامبر بر منبرش ننشست مگر این که این آیه را تلاوت فرمود : ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگویید » . (۲)

(۶۰) سوره اَحزاب

در پایان آیه می افزاید : « هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نایل شده است : وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزا عَظیما » .

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا روسفید گردد ؟

پایان سوره اَحزاب

۱- « بحارالانوار » ، جلد ۷۱ ، صفحه ۲۷۸ .

۲- « درالمنثور » ، (طبق نقل تفسیرالمیزان ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۷۶).

سوره سَبَأ

سوره سَبَأ

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است

۱ اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْاخِرَهِ وَ هُوَ الْحَکیْمُ الْخَبیرُ

حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آن چه در آسمان ها وزمین است از آن اوست و حمد و (سپاس) برای اواست در سرای آخرت و اوداناوآگاه است.

پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند به خاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبأ، سوره فاطر و سوره انعام).

و دریک سوره(سوره کهف)این حمد و ستایش به خاطر نزول قرآن برقلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را دربرمی گیرد «اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمین» .

۲ یَعْلَمُ مایَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها وَ هُوَ الرَّحیمُ الْغَفُورُ

آن چه را در زمین فرومی رود و آن چه را از آن برمی آید، می داند و(همچنین)آن چه از آسمان نازل می شود و آن چه بر آن بالا می رود و او مهربان و آمرزنده است.

آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین

فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آن جا متمرکز و برای انسان ها ذخیره می شوند، آگاه است. او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرومی روند و روزی به درخت سر سبز یا گیاه پرطراوتی تبدیل می گردند، با خبر است. از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند. از امواج الکتریسیته، از گازهای مختلف و ذرات هوا که داخل زمین نفوذ می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند و نیز از گنج ها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسان ها و غیر انسان ها که در این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه این ها با خبر است. همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسان ها که از آن برخاسته اند، از چشمه هایی که از آن می جوشد، از گازهایی که از آن بر می خیزد، از آتشفشان هایی که از آن زبانه می کشد و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر برمی دارند و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آن چه ما می دانیم و نمی دانیم، او از همه آن ها مطلع و آگاه است. سپس می افزاید : «وَما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها».

جزء بیست و دوّم (۶۳)

از دانه های باران ، از اشعه حیات بخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یـا انجام مأموریت های دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می شود، از شهاب ها و سنگ ریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه این ها مطلع است. و نیز

از اعمال عباد که به آسمان عروج می کنند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمان ها می روند ، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشند، از بخارهایی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهند، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه این ها آگاه است. آیا هیچ کس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشه ای از این معلومات احاطه پیدا می کند ؟

(۶۴) سوره سَبَأ

۹ اَفَلَمْ یَرَوْا اِلی ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَماخَلْفَهُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ اِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اَوْنُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفا مِنَ السَّماءِاِنَ فیذلِکَ لآیَةً لِکُلِّعَبْدٍ مُنیبٍ

آیابه آن چه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار داردنگاه نکردند (تا به قدرت خدا برهمه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آن هارا (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم، یا قطعات سنگ هایی از آسمان را بر آن ها فرومی ریزیم، دراین نشانه روشنی(بر قدرت خداست)برای هر بنده توبه کار.

جزء بیست و دوّم (۶۵)

این آسمان با عظمت با این همه عجایب، با این همه اختران، ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است و همچنین این زمین با تمام شگفتی ها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش، گویاترین دلیل بر قدرت پروردگار است .

آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از بازگرداندن

انسان بعد از مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است؟

این همان «برهان قدرت» است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده، ازجمله آخرسوره یس (آیه۸۲) و آیه۹۹ سوره اسراء و آیات ۶ و ۷ سوره «ق». هر کسی در زندگانی خود نمونه هایی از زلزله و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است و نیز سقوط سنگ های آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوه ها، بر اثر صاعقه ها یا آتشفشان ها و مانند آن دیده یا شنیده است، هر انسان عاقلی می داند که وقوع این امور در هرلحظه و هرمکان امکان پذیراست، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن وامان است، به قدرت و فرمان دیگری است، ماکه از هرسو در قبضه قدرت او قرار داریم، چگونه می توانیم تواناییش را بر معاد انکار کنیم و یا چگونه می توانیم از حوزه حکومت او فرار نماییم؟

(۶۶) سوره سَبَأ

مواهب بزرگ خدا بر داود علیه السلام

۱۰ وَ لَقَدْاتَیْناداوُدَ مِنّا فَضْلاً یا جِبالُ اَوِّبی مَعَهُ وَ الطَّیْرَ وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدیدَ

ما به داود ازفضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم، (مابه کوه ها و پرندگان)گفتیم:ای کوه ها وای پرندگان بااو هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گویید) و آهن را برای او نرم کردیم.

کلمه «اَوِّبی» در اصل از «تَأْویب» به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال می شود، به خاطر این که حقیقت آن بازگشت به سوی خداست.

ص:۴۸

واژه «فَضْل» مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود علیه السلام ارزانی داشته بود، شامل می شود و ذکر آن به صورت «نکره» دلیل بر عظمت آن است.

حضرت داود علیه السلام مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه درجنبه مادّی ازسوی پروردگارشده بودکه آیات قرآن گویای آن است.

در یک جامی گوید:«ما به او و فرزندش علم وافری دادیم» (۱۵/نمل).

در جایی دیگر مخصوصا روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده است (۱۶/نمل).

معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد، بخشی از آن فضایل است و نیز صورت و آهنگ بسیار زیبا و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره «ص» به آن اشاره شده ، بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب می شود و از همه مهم تر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت. گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آن ها هم صدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سر دادن نغمه تسبیح، آن چه در درون این موجودات بود، آشکار می گشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل می شد، همان گونه که در مورد تسبیح «سنگ ریزه» در دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در روایات آمده است.

(۶۸) سوره سَبَأ

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «داود به سوی دشت و بیابان خارج شد و هنگامی که زبور را تلاوت می کرد، هیچ کوه

و سنگ و پرنده ای نبود مگر این که با او هم صدا می شد».(۱)

بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادّی پرداخته می گوید : « وَ اَلَنّا لَهُ الْحَدیدَ » .

ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود علیه السلام تعلیم داد، آن چنان که بتواند از آن مفتول های نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد و یا گفته شود که قبل از داود علیه السلام برای دفاع در جنگ ها از صفحات آهن استفاده می شد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود می بستند، چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد.

جزء بیست و دوّم (۶۹)

نرم شدن آهن در دست داود علیه السلام به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام می گرفت، چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود علیه السلام قرار دهد، در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است.(۲)

به هر حال داود علیه السلام از این توانایی که خدا به او داده بود، در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن، استفاده می کرد و هرگز از آن در وسایل عادی زندگی بهره گیری

۱- «المیزان»، جلد ۱۶، صفحه ۳۹۰ .

۲- «تفسیر برهان» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۴ ، صفحه ۳۱۵ .

ننمود و تازه از درآمد آن، طبق بعضی از روایات، علاوه بر این که

(۷۰) سوره سَبَأ

زنـدگی سـاده خود را اداره می کرد، چیزی هم به نیازمنـدان انفاق می نمود(۱)، علاوه بر همه این ها فایـده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.

رعایت دقت در کیفیت و کمیت محصولات

۱۱ اَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلوُا صالِحا اِنّی بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ

(و دسـتور دادیم) زره هـای کامل و فراخ بساز و حلقه ها را به انـدازه و متناسب کن و عمل صالـح به جا آوریـد، که من به آن چه انجام می دهید، بینا هستم .

«سابِغات» جمع «سابِغَه» به معنی زره کامل و فراخ است و «اِسْباغ نعمت» نیز به معنی فراخی نعمت است .

«سَرْد» در اصل به معنی بافتن اشـیاء خشن هماننـد زره است، جمله «وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ» مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است . در واقع خداوند به داود علیه السلام دستوری می دهد که باید سرمشقی برای همه صـنعتگران و کـارگران با ایمان جهان باشـد، دسـتور محکم کاری و رعایت دقت در کیفیت و کمیت در مصـنوعات، آن چنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند و از استحکام

۱- «تفسیر ابوالفتوح رازی» ، جلد ۹ ، صفحه ۱۹۲ .

کامل برخوردار باشد.

به داود می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد، همه چیزش به اندازه و متناسب باشد .

خلاصه این که: خداوند هم «ماده» اصلی را به مقتضای «وَاَلَنّا لَهُ الْحَدیدَ» در اختیار داود علیه السلام گذاشت و هم طرز صورت بخشیدن و

ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این «ماده» و «صورت» فراهم گردد.

و در پایان آیه داود علیه السلام و خاندانش را مخاطب ساخته ، می گوید : «وَاعْمَلوُا صالِحا اِنّی بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ». مخاطب در آغاز آیه تنها داود علیه السلام است و در پایان او و خاندانش یا او و قومش می باشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است، هدف ساختن زره و کسب درآمد نیست، هدف عمل صالح است و این ها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود علیه السلام از آن بهره می گرفت و هم خاندانش. و یکی از شؤون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هرگونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.

حشمت سلیمان و مرگ عبرت انگیز وی

جزء بیست و دوّم (۷۳)

۱۲ وَلِسُـلَیْمنَ الرّیـحَ غُدُوُّها شَـهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌوَاَسَـلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّه وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعیرِ

و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می پیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه را و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگار کار می کردند و هرکدام از آن هااز فرمان ما سرپیچی می کرد، او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم.

«غُدُوّ» (بر وزن عُلُوّ) به معنی طرف صبح است، در مقابل «رَواح» که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود بازمی گردند، ولی از قراین برمی آید که در آیه مورد بحث، «غُدُوّ» به معنی نیم اول روز است و «رَواح» نیم دوم و مفهوم آیه این است که سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب راهوار به اندازه یک ماه مسافران آن زمان راه می رفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.

(۷۴) سوره سَبَأ

«اَسَلْنا» ازماده «سَیَلان» به معنی جاری ساختن است و «قِطْر» به معنی مس می باشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید .

بعضی «قِطْر» را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی «روی» دانسته اند و به این ترتیب برای پدر، آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب

گردید (ولی معروف همان معنی اول است).

جالب این که برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر می کند و برای فرزند موجود بسیار لطیف ، ولی هر دو کارساز و اعجاز آمیز و مفیدنـد ، جسم سـخت را برای داود علیه السلام نرم می کند و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم. لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها هستند که کشتی های عظیم را بر سطح اقیانوس ها به حرکت درمی آورند، سنگ های سنگین آسیا را می چرخانند و بالن ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت درمی آورند. آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد. در این که باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش اورا) به حرکت درمی آورد، بر ما روشن نیست همین قدر می دانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمی باشد، جایی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالن ها و امروز هواپیماهای عظیم غول پیکر را با صدها مسافر و وسایل زیاد دراوج آسمان ها به حرکت درآورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است؟

جزء بیست و دوّم (۷۵)

چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ می کرد ؟ این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست، ولی می دانیم این گونه خارق عادت ها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است، هر چند متأسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آن هارا آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی

ص:۵۴

این مسائل را دگرگون و بد نما ساخته و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده، قناعت می کنیم. (۱)

(۷۶) سوره سَبَأ

سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده، می گوید : «وَ اَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ».

چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت ؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده ، از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت ؟

و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هایی که به هنگام فعالیت کوه های آتشفشانی از دامنه آن ها سرازیر می شود، به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت و یا به نحوی دیگر؟ دقیقا بر ما روشن نیست، همین اندازه می دانیم این نیز از الطاف الهی درباره این پیامبر بزرگ بود.

و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته، چنین می گوید : «وَمِنَ الْجِنِّ...».

۱ در این باره در جلد ۱۳ «تفسیر نمونه» ، صفحه ۴۷۲ ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء نیز بحث شده است .

جزء بیست و دوّم (۷۷)

«جنّ» چنان که از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس ، دارای عقل و قدرت و چنان که از آیات قرآن استفاده می شود، مکلف به تکالیف الهی است.

درباره «جنّ» افسانه ها و داستان های خرافی بسیار ساخته اند، ولی

۱- در این باره در جلد ۱۳ «تفسیر نمونه» ، صفحه ۴۷۲ ذیل آیه ۸۱ سوره انبیاء نیز بحث شده است .

اگر این خرافات را حذف کنیم، اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جنّ آمده است، مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست و شرح بیشتر این موضوع در تفسیر «سوره جنّ» به خواست خدا خواهد آمد. به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده و هرگاه از انجام وظایفشان سرباز می زدند، مجازات می شدند.

از آیات «سوره ص» نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام می دادند و هرگاه تخلف می کردند، آن ها را به زنجیر می افکند : «وَ الشَّیاطینَ کُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ اخَرینَ مُقَرَّنینَ فِی الْأَصْفادِ» (آیات ۳۷ و ۳۸/ص) . قابل توجه این که برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است، ولی از همه مهم تر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آن ها شده :

(۷۸) سوره سَبَأ

نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.

دوّم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع مختلف، مورد استفاده قرار گیرد.

و سرانجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند و کیفیت لازم را به آن ها بدهد و نیازهای مختلف کشور را از این نظر برطرف سازد.

و می بینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آن ها بهره می گرفت. این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجّه به آن امروز و فردا و این جا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد.

جزء بیست و دوّم (۷۹)

۱۳ یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحاریبَ وَ تَماثیلَ وَ جِفانٍ کَالْجَوابِ وَقُدُورٍ راسِیاتٍ اعْمَلُوا الَ داوُدَ شُکْرا وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ

آن ها هرچه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، معبدها، تمثال ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود و به آن ها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) به جا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکر گذارند.

«مَحاریب» جمع «مِحْراب» در لغت به معنی «عبادت گاه» یا«قصرها و ساختمان های بزرگی»است که به منظور معبد ساخته می شود.

گاهی نیز به قسمت صدر مجلس، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق می شود، آن چه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است، در حقیقت تعبیر و معنی تازه ای است که از ریشه اصلی گرفته شده است .

به هرحال از آن جا که این واژه از ماده «حَرْب» و به معنی جنگ است، علّت نام گذاری معابد را به «مِحْراب» این دانسته اند که محل

محاربه و جنگ با شیطان و هوای نفس است.(۱)

به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان ، معابد بزرگ و با شکوهی که درخور حکومت الهی و مذهبی او بود، برای او ترتیب می دادند، تا مردم بتوانند به راحتی به وظایف عبادی خود قیام کنند.

«تَماثیل» جمع «تِمْثال» هم به معنی نقش و عکس آمده و هم مجسمه، در این که این مجسمه ها یا نقش ها، صورت های چه موجوداتی بودند و به چه منظور سلیمان دستور تهیه آن ها را می داد،

تفسیرهای مختلفی شده است:

ممکن است این ها جنبه تزیینی داشته ، همان گونه که در بناهای مهم قدیم بلکه جدید ما نیز دیده می شود.

و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است، چرا که نقش پاره ای از حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است.

آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان علیه السلام مجاز بوده، هرچند در اسلام ممنوع است، یا این که مجسمه هایی که برای سلیمان علیه السلام می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده، مانند تمثال های درختان و کوه ها و خورشید و ماه و ستارگان . و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها می زدند که در ظریف کاری های آثار باستانی بسیار دیده می شود و می دانیم نقش و نگار هر چه باشد، برخلاف

۱- «مفردات راغِب» ، ماده «حَرْب» .

مجسـمه حرام نیست. همه این هـا محتمل است، چرا که ممکن است تحریم مجسـمه سازی در اسـلام به منظور مبارزه شدیـد با مسأله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و این ضـرورت درزمان سلیمان علیه السلام تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در شریعت او نبوده است.

ولی در روایتی که از امـام صـادق علیه السـلام در تفسـیر این آیه نقـل شـده، چنین می خوانیم : «وَ اللّهِ مـا هِیَ تَماثیلُ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ لَکِنَّهَاالشَّجَرُ وَ شِبْهُهُ: به خـدا سوگنـد تمثـال هـای مورد درخواست سـلیمان مجسـمه مردان و زنـان نبوده، بلکه تمثال درخت و ماننـد آن بـوده است». (۱)مطـابق این روایت مجسـمه سـازی ذی روح در شـریعت وی نیز حرام بـوده. «جِفـان» جمع «جَفْنَه» به معنی ظرف هـای غـذاخوری است و «جَواب» جمع «جـابِیَه» به معنی حوض آب است و از این تعبیر اسـتفاده می شود که ظرف های بسـیار عظیم غـذاخوری که هر کـدام همچون حوضـی بود، برای سـلیمان تهیه می دیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند و اگر فراموش نکرده باشیم در

زمان های کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دسته جمعی استفاده می شد و در حقیقت سـفره آن هـا همـان ظرف بزرگ بود و مثل امروز ظرف های مسـتقل و جـدای از یکـدیگر معمول نبود. «قُدُورٍ» جمع «قِدْر» به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ می شود و «راسِیاتٍ» جمع «راسِیَه» به معنی پابرجا و ثابت

۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۲ ، ابواب «ما یُکْتَسَبُ بِه» حدیث ۱.

است و در این جا منظور دیگ هایی است که از عظمت آن را از جا تکان نمی دادند. درپایان آیه، بعداز ذکر این مواهب، خداوند خطاب به دودمان حضرت داود علیه السلام می فرماید : «اعْمَلُوا الَ داوُدَ شُکْرا وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ» . بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد، مسأله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور «شکر در عمل» است، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که به خاطر آن آفریده و اعطا شده اند و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموما در جای خود به کار گیرند، اندکی بیش نیستند.

(۸۴) سوره سَبَأ

۱۴ فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِه اِلاّ دابَّهُ الْاَرْضِ تأْکُلُ مِنْسَاَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ اَنْ لَوْ کانُوایَعْلَمُونَ الْغَیْبَ مالَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهینِ

(با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، کسی آن ها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او رامی خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فروافتاد) هنگامی که بر زمین افتاد، جنیان فهمیدندکه اگرازغیب آگاه بودنددرعذاب خوارکننده باقی نمی مانند.

«مِنْسَأَتَهُ» از ماده نَسْأ (بر وزن نَسْخ) و نَسیء (بر وزن نَصیب) به معنی تأخیر است و از آن جا که به وسیله عصا اشیایی را به عقب می رانند و دور می کنند کلمه

«مِنْسَأَتَهُ» به آن اطلاق شده است (یعنی وسیله عقب رانی).

از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده می شود، به هنگامی که مرگ سلیمان فرارسید، ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا این که موریانه که قرآن از آن به «دابَّهُ الْأَرْضِ: جنبنده زمین» تعبیر کرده، عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد تا مردم از مرگ او آگاه شدند .

لذا بعد از آن می افزاید : «فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ..» .

جزء بیست و دوّم (۸۵)

جمله «تَبَیَّنَتِ» از ماده «تَبَیُّن» معمولاً به معنی آشکار شدن است (فعل لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و این جا متناسب با معنی دوم است، یعنی تا آن زمان گروه جنّ ازمرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند، در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.

تعبیر به «عَذابِ مُهین» ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات برعهده گروهی از جن می گذارد وگرنه پیامبرخدا صلی الله علیه و آله هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب ، آن هم «عذاب خوارکننده» قرار نمی دهد.

(۸۶) سوره سَبَأ

چرا مرگ سلیمان مدتی مخفی ماند؟

در این که چه مدت مرگ حضرت سلیمان علیه السلام بر کارکنان حکومتش مخفی ماندقیقا روشن نیست، یک سال؟ یک ماه؟یاچند روز؟

مفسّران در این باره نظر واحدی ندارند. آیا این کتمان از ناحیه

ص:۶۱

اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای این که رشته امور کشور موقتا از هم متلاشی نشود، مرگ او را مکتوم داشتند؟ و یا این که اطرافیان نیز ازاین امرآگاهی نداشتند.

بسیار بعید به نظر می رسد که برای یک مدت طولانی، حتّی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلما افرادی مأمور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات را ببرند، آن ها از این ماجرا آگاه می شدند، بنابراین بعید نیست، همان گونه که بعضی از مفسّران گفته اند، آن ها از این امر آگاه...یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت، «آصف بن برخیا» وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.

جزء بیست و دوّم (۸۷)

آیا سلیمان در حال ایستاده، تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دست ها را بر عصا نهاده و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد. آیا اگر این مدت طولانی بوده، نخوردن غذا و ننوشیدن آب، مسأله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده؟ از آن جا که همه کار سلیمان عجیب بوده، شاید این مسأله را نیز از عجایب او می شمردند، حتی در روایتی می خوانیم: کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد، مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده، نه می خوابد و نه غذا

ص:۶۲

می خورد و نه آب می نوشد. (۱) امّا به هنگامی که عصا درهم شکست و فروافتاد، همه این رشته ها از هم گسست و خیالات آن ها نقش بر آب شد. ولی به هر حال هر چه بود، این تأخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت.

۱ «تفسیر برهان» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۴۵ .

(۸۸) سوره سَبَأ

بر همگـان روشن شـد که انسان اگر هم به اوج قـدرت برسـد، باز موجودی است ضـعیف در برابر حوادث و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان، به هر سو پرتاب می شود.

امیر مؤمنـان علی علیـه السـلام در یکی از خطب نهـج البلاـغه می فرمایـد : «فَلَوْ اَنَّ اَحَـدا یَجِـدُ اِلَی الْبَقاءِسُلَّما اَوْلِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبیلاًلَکانَ ذلِکَ سُلَیْمانُ بْنُ داوُدَ علیه السلام الَّذی سُخِّرَ لَهُ مُلْکُ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ مَعَ النُّبُوَّهِ وَعَظیمِ الزُّلْفَهِ: اگر کسی در این جهان نردبـانی به عـالم بقا می یافت و یا می توانست مرگ را از خود دور کنـد، سلیمان علیه السـلام بود که حکومت بر جن و انس توأم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود». (۱)

برهمه روشن شد که گروه جنّ از غیب آگاه نیستند و انسان های نادان و بی خبری که آنها را پرستش می کردند، سخت در اشتباه و خطا بودند.

جزء بیست و دوّم (۸۹)

برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن

ص:۶۳

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۸۲ .

است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیداکند، با وجود آن پابرجا باشد و با فروریختنش فروریزد و در ماورای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلّی نماید.

تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت

۱۵ لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فی مَسْکَنِهِمْ ایَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ

برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان ، به آن ها) گفتیم از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).

(۹۰) سوره سَبَأ

در این که «سَبَأ» (بر وزن سبد) نام کیست و چیست؟ در میان مورخان گفتگوست، ولی معروف این است که «سبأ» نام پدر اعراب «یمن» است و طبق روایتی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده، مردی بود به نام «سبأ» که ده فرزند از او متولد شد و از هر کدام از آن ها، قبیله ای از قبایل عرب در آن سامان به وجود آمدند. (۱)بعضی «سبأ» را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان «سلیمان» و «هدهد» در سوره «نمل» نیز نشان می دهد که «سبأ»

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

نـام مکـانی بوده است، آن جـا که می گویـد : «وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقینٍ : من از سـرزمین سـبأ خبر قـاطعی برای تو آوردم» (۲۲/نمل).

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبأ قومی بوده انـد که درآن منطقه می زیسـته اند،زیراضـمیرجمع مذکر«هُمْ»به آن هاباز گشته است.

جزء بیست و دوّم (۹۱)

ولی منافاتی میان این دو تفسـیر نیست ، زیرا ممکن است سبأ در ابتـدا نام کسـی بوده، سپس تمام فرزنـدان و قوم او به آن نام نامیـده شده اند و بعد این اسم به سـرزمین آن ها نیز منتقل گردیده. ماجرا چنین بود که قوم سبأ توانسـتند با سد عظیمی که در میـان کوه هـای مهم آن نـاحیه برپـا ساختنـد، سیلاب هـای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لااقل در بیابان ها بیهوده تلف می شـد، در پشت آن سـد عظیم ذخیره کننـد و بـا ایجـاد دریچه هـایی در سـدّ ، اسـتفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قراردهند و به این ترتیب، سرزمین های وسیع و گسترده ای را زیر کشت درآورند. اشکالی را که «فخر رازی» در این جـا نقـل کرده، که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود و سـپس به پاسـخ آن پرداخته، به نظر ما اساسا قابل طرح نیست، چرا که آن ها دو باغ ساده و معمولی نبودنـد ، بلکه یک رشـته باغ های به هم پیوسـته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سـدّ بزرگ آبیاری می شد و به قدری پر برکت بود که در تواریخ آمده، اگر کسـی سـبدی بر روی سـر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد، آن قدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدّت کوتاهی سبد پر می شد.

(۹۲) سوره سَبَأ

آیا سیلابی که مایه خرابی است، این چنین مایه آبادانی شود،

ص:۶۵

عجیب نیست ؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود ؟ علاوه بر همه این ها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حقّ محسوب می شد، چنان که قرآن بعدا به آن اشاره خواهدکرد.سپس می افزاید: «کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ...». این جمله کوتاه مجموعه نعمت های مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته، از نظر نعمت های مادّی سرزمین پاک و پاکیزه ای داشتند، پاک از آلودگی های گوناگون، از دزدان و ظالمان، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی، از ناامنی و وحشت و حتّی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.

هوایی پاک و نسیمی فرح افزا داشت و سرزمینی حاصل خیز و درختانی پربار و امّا از نظر نعمت معنوی ، غفران خداوند شامل حال آن ها بود، از تقصیر و کوتاهی آن ها صرف نظر می کرد و آن ها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت.

جزء بیست و دوّم (۹۳)

۱۶ فَاَعْرَضُوا فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ اُکُلٍ خَمْطٍ وَ اَثْلٍ وَ شَیْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ

امّا آن ها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویران گر را بر آن ها فرستادیم و دوباغ (پربرکت)شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم .

«عَرِم» در اصل از«عَرامَه» (بروزن علامه)به معنی خشونت و کج

خلقی و سخت گیری است و توصیف سیلاب به آن، اشاره به شدّت خشونت و ویران گری آن است و تعبیر به «سَیْلَ الْعَرِمِ» به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است.

اما این ناسپاس مردم، قدر این همه نعمت را ندانستند، از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند و خداوند نیز آن ها را سخت گوشمالی داد.

(۹۴) سوره سَبَأ

نعمت های خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیّت را ساده انگاشتند، از یاد حقّ غافل شدند و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند و آن ها را مزاحم حال خویش پنداشتند، که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد . این جا بود که شلاق مجازات بر پیکر آن ها نواخته شد .

«اُکُل» به معنی هر گونه ماده خوراکی است .

«خَمْط» به معنی گیاه تلخ است .

«اَثْل» به معنی درخت «شوره گز» است .

و به این ترتیب به جای آن همه درختان خرم و سرسبز، مشتی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهمّ ترین آن ها همان درخت سدربود،که آن هم به مقدارکم درمیان آن هاوجودداشت،باقی ماند.

ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند، اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد، که بخشی از این درختان زیان بخش بود و بعضی بی مصرف و بعضی بسیار کم منفعت بود.

جزء بیست و دوّم (۹۵)

۱۷ ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازی اِلاَّ الْکَفُورَ

این را به خاطر کفرشان به آن ها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم.

امّا برای این که تصوّر نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه عمومیّت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند، مسلم است، می افزاید : «آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم» .

۱۸ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتی بارَكْنا فيها قُرًى ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فيهَا السَّيْرَ سيرُوا فيها لَيالِيَ وَ اَيّاما اٰمِنينَ

میان آن ها و سرزمین هایی که برکت داده بودیم، شهرها و آبادی های آشکار قرار دادیم و فاصله های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آن ها گفتیم) شب ها و روزها در این آبادی ها در امنیت کامل مسافرت کنید.

(۹۶) سوره سَبَأ

در حقیقت در میان آن ها و سرزمین مبارک، آبادی های متصل و زنجیره ای وجود داشت و فاصله این آبادی ها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی «قُرًى ظاهِرَةً» آبادی های آشکار) .

ولی ازآن جاکه تنهاعمران کافی نیست و شرط مهم و اساسی آن«سهولت دسترسی به آبادی ها و امنیّت آن ها» است، اضافه می کند : «وَقَدَّرْنا فيهَا السّيْرَ سيرُوا فيها لَيالِيَ وَ اَيّاما اٰمِنينَ».

به این ترتیب آبادی ها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت

ص:۶۸

و از نظر حمله وحوش و درندگان بیابان، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب، بی آن که احتیاج به حرکت دسته جمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.

جزء بیست و دوّم (۹۷)

در این که جمله «سیرُوا فیها ...» (در این آبادی ها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آن ها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی این که به وسیله پیامبران آن ها به آن ها ابلاغ شد و دیگر این که زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.

قوم سبأ را چنان متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند

۱۹ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ اَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ اَحادیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کَلَّ مُمَزَّقٍ اِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ

ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا میان سفرهای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند و به این طریق) آن ها به خویشتن ستم کردند و ما آن ها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قراردادیم و جمعیت شان را متلاشی ساختیم، دراین ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است، برای هر صابر شکرگزار.

(۹۸) سوره سَبَأ

منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد، فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل

نبودند افراد کم درآمد همانند آن ها سفر کنند و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند. گویی سفر از افتخارات آن ها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود.

و یا این که راحتی و رفاه آن ها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی اسرائیل از «مَنّ» و «سَلْوی» (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند. آری، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کنند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند و دود همه این آتش ها درچشم خودشان فرورفت.

قرآن به دنبال جمله ای که درباره سرنوشت دردناک آن ها بیان می کند، می گوید : «فَجَعَلْناهُمْ اَحادیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ».

جزء بیست و دوّم (۹۹)

آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده، چیزی جز اخباری بر سر زبان ها و یادی در خاطره ها و سطوری بر صفحات تاریخ ها باقی نماند. چنان سرزمین آن ها ویران گشت که توانایی اقامت از آنان سلب شد و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سویی روی آورند و مانند برگ های خزان که بر سینه تندباد قرار گرفته، هر کدام به گوشه ای پرتاب شدند، آن چنان که پراکندگی آن ها به صورت «ضرب المثل» در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند، می گفتند : «تَفَرَّقُوا اَیادی سَبَأْ» (همانند قوم سبأ و نعمت های آن ها پراکنده شده اند).

هیچ کس مجبور به پیروی از وسوسه های شیطان نیست

۲۱ وَ ما كانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلطانٍ اِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْاخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فى شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ حَفيظٌ

(۱۰۰) سوره سَبَأ

شیطان سلطه برآن ها نداشت (و آن هارا بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مؤمنان به آخرت از آن ها که در شک هستند، شناخته شوند و پروردگارتوحافظ و نگاهبان همه چیز است.

این ماهستیم که اجازه ورود به شیطان می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم. این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند : «وَما كانَ لِىَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ اِلاّ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لى: من سلطه ای بر شما نداشتم، جز این که شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید» (۲۲/ابراهیم).

ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هوی پرست آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.

لذا در دنباله آیه می افزاید : «اِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْاخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْها فى شَكٍّ».

جزء بیست و دوّم (۱۰۱)

بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود، آگاه است، بنابراین جمله «لِنَعْلَمَ» مفهومش این نیست

ص:۷۱

که ما مؤمنان به آخرت را از آن ها که در شک و تردیدند، نمی شناسیم، باید وسوسه های شیطان به میان آید، تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است، چراکه خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آن ها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد و وسوسه های شیطان و هوای نفس شروع شود، تا هر کس آن چه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود، استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.

به تعبیر دیگر: تا آن چه بالقوه است فعلیت نیابد، تنها به حسن باطن یا سوءباطن، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.

و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان

(۱۰۲) سوره سَبَأ

می گوید : «وَ رَبُّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ حَفیظٌ».

تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آن ها در این جهان ازبین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید.

چه کسی انسان ها را روزی می دهد؟

۲۴ قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّهُ وَ اِنّا اَوْ اِیّاکُمْ لَعَلی هُدًی اَوْفیضَلالٍ مُبینٍ

بگو: چه کسی شمارا از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: اللّه و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.

بدیهی است هیچ کس از مشرکین نمی توانستند بگویند این بت های سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل می کنند، گیاهان را از زمین می رویانند و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما می گذارند.

جالب این که بدون آن که درانتظار پاسخ آن هاباشد، بلافاصله می فرماید: «بگواللّه» (قُلِ اللّهُ).

جزء بیست و دوّم (۱۰۳)

بگو خداست که منبع همه این برکات است، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤال کننده و شنونده با یکدیگر هم صدا هستند، چرا که حتّی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق می دانستند وبرای بت هاتنهامقام شفاعت قائل بودند.

این نکته نیز قابل توجّه است که روزی های پروردگار که از ناحیه آسمان به انسان ها می رسد، منحصر به باران نیست، «نور و حرارت آفتاب» و «هوا» که در جوّ زمین وجود دارد، از قطرات حیات بخش باران نیز مهم تراست.

همان گونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست بلکه انواع منابع آب های زیر زمینی، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود و بعضی باگذشت زمان آشکارگشت، همه در این عنوان جمعند.

در پایان آیه اشاره به مطلبی می کند که خود می تواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توأم با نهایت انصاف و ادب، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پایین آید و به اندیشه و فکر بپردازد، می گوید : «وَاِنّا اَوْ اِیّاکُمْ لَعَلی هُدیً اَوْ فی ضَلالٍ مُبینٍ».

(۱۰۴) سوره سَبَأ

اشاره به این که عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنابراین

ممکن نیست هر دو حقّ باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت. اکنون بیندیشید کدام یک هدایت یافته و کدام یک گمراه است ؟

نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است؟ و این یکی از بهترین روش های مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خودجوشی وا دارند و این که بعضی آن را یک نوع تقیّه پنداشته اند، نهایت اشتباه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و حکومت جهانی واحد

۲۸ وَ ما اَرْسَلْناکَ اِلّا کافَّةً لِلنّاسِ بَشیرا وَنَذیرا وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ

جزء بیست و دوّم (۱۰۵)

ما تورا جزبرای همه مردم نفرستادیم تا (آن هارا به پاداش های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی، ولی اکثر مردم نمی دانند.

«کافّه» از مادّه «کَفّ» به همان معنی کف دست است و از آن جا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند، این کلمه گاهی به معنی «جمع کردن» آمده است. روایات متعددی که در تفسیر آیه از طریق شیعه و اهل سنّت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند. بنابراین محتوای آیه، همچون آیه ۱ سوره فرقان است که می گوید : «تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیرا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد،

ص:۷۴

تا همه جهانیان را انـذار کند». و همچون آیه ۱۹ سوره انعام که می گویـد : «وَاُوحِیَ اِلَیَّ هـذَا الْقُرْآنُ لِاُنْـذِرَکُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آن ها می رسد، انذار کنم». در حدیثی که بعضی از مفسّران به تناسب آیه فوق ذکر کردند،

(۱۰۶) سوره سَبَأ

عمومیّت دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است، آن جا که می گویـد: «پنـج چیز خداونـد به من مرحمت فرمـوده و این را از روی فخر و مباهـات نمی گویم (بلکه به عنوان شـکر نعمت می گویم) من به تمـام انسان ها از سفید و سیاه مبعوث شدم و زمین برای من پاک و پاک کننده و همه جای آن مسجد و معبد قرار داده شده، غنیمت جنگی برای من حلاـل است، در حـالی که برای هیـچ کس قبـل از من حلاـل نشـده بـود، من به وسـیله رعب و وحشت در دل دشـمنان یاری شـده ام (و خداونـد رعب مارا در دل خصم ما افکنـده) به طوری که در پیشاپیش من به انـدازه یک ماه راه طی طریق می کند و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را برای امتم در قیامت ذخیره کرده ام». (۱)

مخالفت افرادفاسد و خوش گذران باپیامبران

۳۴ وَ ما اَرْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ اِلّا قالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُمْ بِه کافِرُونَ

جزء بیست و دوّم (۱۰۷)

ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذارکننده نفرستادیم، مگر این که مترفین آن ها (همان ها که مست ناز و نعمت بودند)

ص:۷۵

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

گفتند : ما به آن چه شما فرستاده شده اید ، کافر هستیم.

«نَذیر» به معنی بیم دهنده، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دادند.

«مُترَفُوها» جمع «مُتْرَف» از مادّه «تَرَفْ» به معنی تنعم است و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه اورامست و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است.(۱)

آری معمولاً کسانی که در صفّ اول مخالفین انبیاء بودند، این گروه مُترَف طغیان گر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می دیدند و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آن ها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند و از سوی سوم آن ها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک می کشیدند و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود می دیدند، لذا فورا به مبارزه برمی خاستند.

۳۶ قُلْ اِنَّ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقدِرُ وَ لکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ

بگو : پروردگار من ، روزی را برای هر کس بخواهد، وسیع یا تنگ می کند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمی دانند.

۱- «لسان العرب» ، جلد ۹ ، صفحه ۱۷ .

کمی یـا زیـادی رزق و روزی طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زنـدگی انسان لازم می دانـد و ربطی به قـدر و مقام در درگاه خدا ندارد.

بنابراین هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد.

جزء بیست و دوّم (۱۰۹)

مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست

۳۷ وَ مـاأَمْوالُكُمْ وَ لاأَوْلا دُكُمْ بِالَّتيتُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَأُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِى الْغُرُفاتِ امِنُونَ

اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمی سازد، جزکسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابراعمالی است که انجام داده اند و آن هادر غرفه های(بهشتی)در(نهایت)امنیت خواهند بود.

«زُلْفی» و «زُلْفَه» به معنی مقام و منزلت و منزلگاه آمده است و به همین دلیل منازل شب را « زُلَفُ اللَّیْل» گویند .

«غُرُفـات» جمع «غُرفَه» به معنی حجره هـایی است در طبقه بالا ـ قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر و هم از آفات به دور است، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است .

(۱۱۰) سوره سَبَأ

این لغت در اصل از مادّه «غَرْف» به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است .

این اشتباه بزرگی است که دامن گیر گروهی از عوام شده است که

ص:۷۷

تصور می کننـد، آن ها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتنـد، مغضوب و مطرود درگاه خدا هسـتند و آن ها که در رفاه نعمت غوطه ورند محبوب و مقبول او می باشـند. چه بسـیار افراد محرومی که با این وسـیله آزمایش می شوند و به برترین مقامات می رسند و چه بسیار افرادمتنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است.

مگر قرآن در آیه ۱۵ سوره تغابن صـریحا نمی گوید : «اِنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَاللّهُ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ : اموال و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است».

این سـخن بـدان معنی نیست که انسـان دست از تلاش و کوشـش لازم برای زنـدگی بردارد، بلکه هـدف این است که داشـتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان، هرگز معیار ارزش معنوی انسان ها در پیشگاه خدا نمی شود.

جزء بیست و دوّم (۱۱۱)

معیار اصلی شخصیت انسان ها

سپس به معیار اصـلی ارزش های انسان ها و آن چه مایه تقرّب به درگاه خـدا می شود پرداخته، می گوید : «اِلاّ مَنْ امَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاوُلئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ امِنُونَ».

بنابراین تمام معیارها به این دو امر باز می گردد: «ایمان» و عمل «صالـح»، از هرکس و در هر زمان و در هر مکان و از هر قشـر و هر گروه و تفاوت انسان ها در پیشـگاه خـدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آن ها است و جز این چیز دیگری نیست.

حتی علم و دانش و انتساب به افراد بزرگ، حتی به پیامبران، اگر

توأم با این دو معیار نباشد، به تنهایی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.

۳۹ قُلْ اِنَ رَبّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَمااَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍفَهُوَیُخْلِفُهُ وَهُوَخَیْرُ الرّازِقینَ

بگو : پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه

(۱۱۲) سوره سَبَأ

می دهد و برای هرکس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

گرچه محتوای این آیه تأکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی دارد:

نخست این که آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود، بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود، درحالی که تعبیر به «عِباد» (بندگان) در آیه مورد بحث نشان می دهد که ناظر به مؤمنان است، یعنی حتی در مورد مؤمنان، گاه روزی را گسترده می کند (آن جاکه صلاح مؤمن باشد) و گاه روزی را تنگ و محدود می سازد (آنجا که مصلحتش ایجاب کند) و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیز نمی تواند باشد.

دیگر این که آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را درباره دو گروه مختلف بیان می کرد، در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد، که گاه روزیش گسترده وگاه تنگ و محدوداست.

جزء بیست و دوّم (۱۱۳)

به علاوه آن چه در آغاز این آیه آمده، در حقیقت مقدمه ای است برای آن چه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است.

ص:۷۹

جمله «فَهُوَ يُخْلِفُهُ» (او جایش را پر می کند) تعبیر جالبی است که نشان می دهد آن چه در راه خدا انفاق گردد، در حقیقت یک تجارت پر سود است، چرا که خداوند عوض آن را بر عهده گرفته و می دانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده می گیرد، رعایت برابری و مساوات نمی کند، بلکه چند برابر و گاه صدچندان می کند.

البتّه این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست، آن که در جای خود مسلم است، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاق ها را به نحو احسن پر می کند.

وسعت مفهوم «انفاق»

برای این که بدانیم مفهوم «انفاق» تا چه حد در اسلام گسترده است، کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم:

(۱۱۴) سوره سَبَأ

پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : «کُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفْسِه وَ اَهْلِه کُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرْضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ ما اَنْفَقَ الرَّجُلُ مِنْ نَفَقَةٍ فَعَلَی اللّهِ خَلَفُها، اِلاّ ما کانَ مِنْ نَفَقَةٍ فی بُنْیانٍ اَوْ مَعْصِیَةٍ: هر کار نیکی به هر صورت باشد، صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می شود (و منحصر به انفاق های مالی نیست) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند، صدقه نوشته می شود و آن چه را که انسان ، آبروی خود را با آن حفظ می کند، صدقه محسوب می گردد و آن چه را که انسان در راه خدا انفاق می کند، عوض آن را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا شود

(همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف گردد».(۱)

استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است، به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است.

جزء بیست و دوّم (۱۱۵)

از باطل کاری ساخته نیست

۴۹ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَما یُبْدِءُ الْباطِلُ وَما یُعیدُ

بگو : حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

«یُبْدِءُ» از ماده «اِبْداءْ» به معنی ایجاد کردن ابتدایی است و «یُعیدُ» از ماده «اِعادَه» به معنی تکرار است.

و به این ترتیب در برابر حقّ هیچ گونه نقشی نخواهد داشت، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری، چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حقّ را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزداید.

و در حقیقت این آیه شبیه آیه ۸۱ سوره اسراء است که می فرماید : «وَقُلْ جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ

۱- «قرطبی» ، جلد ۶ ، صفحه ۵۳۸۹ ، ذیل آیه مورد بحث .

اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقا: بگو حق آمد و باطل از میان رفت، چرا که باطل از بین رفتنی است».

در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله واردمکّه شد،

درحالی که در اطراف خانه خدا ۳۶۰بت بود،با چوبی که به دست داشت، یک یک ازبت ها رافرومی انداخت ومی فرمود:«جاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقا، جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِءُ الْباطِلُ وَما یُعیدُ».(۱)

پاسخ به سؤالی در خصوص چگونگی غلبه حقّ بر باطل

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که، آیه فوق می گوید:

با ظهور حقّ «باطل» رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده، با این که ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است. در پاسخ باید به این نکته توجّه داشت که، اولاً با ظهور حقّ و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آن چه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد و اگر به حیات خود ادامه دهد، از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود وگرنه نقاب از صورتش برداشته شده و چهره کریه آن بر جویندگان حقّ آشکار گشته و منظور از آمدن حقّ و محو شدن باطل همین است.

ثانیا: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان، علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود شرایطی نیز از ناحیه آنان ضروری است، که مهم ترین آن ها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است. و به تعبیر دیگر: پیروزی حقّ بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه های اجرایی، بر دو اساس قرار دارد:

«فاعلیت فاعل» و «قابلیّت قابل» و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیّت ها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد، دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

۱- «مجمع البیان» ، جلد ۸، صفحه ۳۹۷ .

چنان که قرآن فی المثل می گوید : «اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکَمْ: مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم». (۶۰/مؤمن) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست، چنان چه شرایطش حاصل شود، اجابتش قطعی است و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶سوره بقره(جلداول تفسیرنمونه،صفحه۶۳۹)آمده است.

(۱۱۸) سوره سَبَأ

این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضرکنیم، می گوییم : اسباب نجات تو فراهم شد و هرگاه دارو را برای او آماده کردیم ، می گوییم: مشکل تو دیگر حل شده است، درحالی که همه این هامقتضی است، نه علّت تامّه، بیماربایداز دارواستفاده کند، شرایط طبیب را به کار بندد و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیّت خارجی پیدا کند.

پایان سوره سَبَأ

سوره فاطِر

سوره فاطِر

۲ مايَفْتَحِ اللّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلامُمْسِکَ لَها وَما يُمسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِه وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ

خداوندهر رحمتی را به روی مردم بگشاید،کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست و او عزیز و حکیم است.

تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند، مشمول آن می سازد و هرکجا حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می گشاید و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که گشوده است، ببندند یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه های دیگری می باشد.

شبیه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است، آن جا که می گوید : «وَ اِنْ يَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ اِلاّ هُوَ وَ اِنْ يُرِدْکَ بِخَيْرٍ فَلا رادَّ لِفَضْلِهِ يُصيبُ بِه مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِه وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ : اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نخواهد کرد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هرکس از بندگانش بخواهد، فضل خود را می رساند و او غفور و رحیم است» (۱۰۷ / یونس).

تعبیر به «یَفْتَح» که از ماده «فتح» به معنی گشودن است، اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره

شده است و جالب این که این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن، بر خلایق جاری می شوند و نیاز به چیز دیگری نیست و هیـچ کس مانع از آن نتواند شد. مقدم داشـتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش بر غضـبش پیشـی دارد. تعبیر به «رحمت» معنی بسـیار وسـیع و گسترده ای دارد، که تمـام مواهب جهان را شامل می شود، گاه جنبه معنوی دارد و گاه جنبه مادّی، به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند، احساس می کند، رحمت الهی بر قلب و جان او روان است، لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد. امّا به عکس، گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند، اما گویی درِ رحمت الهی در جان او بسـته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسـعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می شود و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است.

جزء بیست و دوّم (۱۲۱)

تعبیر به دو وصف «عزیز و حکیم» بیانگر قـدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است و درعین حال اشاره به این حقیقت می باشد، که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس حکمت است، چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است.

به هر حـال توجه به محتوای این آیه چنـان آرامشـی به انسـان مؤمن می دهـد که در برابر تمام حوادث مقاوم می شود، از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد.

ص:۸۵

راز بدبختی و گمراهی آدم ها

۸ اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً فَاِنَّ اللّه يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهدی مَنْ يَشاءُ فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ اِنَّ اللّهَ عَليمٌ بِمايَصْنَعُونَ

آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می یابد) خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند، بنابراین جان خود را به خاطر شدت تأسف بر آن ها از دست مده که خداوند به آن چه انجام می دهند، عالم است.

در حقیقت این مسأله کلید همه بدبختی های افراد گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با خواسته ها و قلب های سیاهشان در نظرشان زیباست. بدیهی است چنین کسی نه موعظه ای را پذیرا می شود نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد و نه هرگز حاضر است، مسیر خود را تغییر دهد.

نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل می پردازد و نه از عواقب آن بیمناك است.

و از آن بالاتر هنگامی که سخن از زشتی و زیبایی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیبایی های خودشان می دانند و در زشتی ها، مؤمنان راستین را و ای بسا کفّار لجوج هنگامی که آیات گذشته را درباره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند، آن را بر مؤمنان راستین تطبیق

کردند و خود را مصداق حزب اللّه شمردند. امّا چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه می دهد، خداوند، یا هوای نفس و یا شیطان؟

بدون شک عامل اصلی، هوای نفس و شیطان است، اما چون خدا این اثر را در اعمال آن ها آفریده، می توان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسان ها هنگامی که گناهی را مرتکب می شوند، در آغاز که فطرتشان پاك و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است، از عمل خود ناراحت می شوند، اما هر قدر آن را تکرار می کنند، از ناراحتی آن ها کاسته می شود.

(۱۲۴) سوره فاطِر

تدریجا به مرحله بی تفاوتی می رسند و اگر باز هم تکرار کنند، زشتی ها در نظرشان زیبا می شود، تا آن جا که آن را از افتخارات و فضایل خویش می پندارند، در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه ور شده اند. سپس قرآن به بیان علّت تفاوت این دو گروه پرداخته، می افزاید: (فَإِنَّ اللّهَ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ). اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزیینی شده، این نتیجه اضلال الهی است، اوست که این خاصیّت را در تکرار اعمال زشت قرار داده، که نفس انسان به آن خو می گیرد و عادت می کند و همرنگ و هماهنگ آن می شود.

و اوست که به مؤمنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا و گوش هایی شنوا برای درك حقایق، آن چنان که هست می بخشد. روشن است این مشیّت الهی توأم با حکمت اوست و به هرکس آن چه لایق هست، آن می دهد.

لذا در پایان آیه می فرماید : (فَلا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَراتٍ).

این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه ۳ سوره شعراء آمده است : «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ اِلّا یَکُونُوا مُؤْمِنینَ : گویی می خواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند». تعبیر به «حَسَراتٍ» برای جمله قبل، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آن ها می خوری، بلکه حسرت ها بر آن ها داری.

حسرت از دست دادن نعمت هدایت ، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیّت، حسرت از دست دادن حسّ تشخیص ، تا آن جا که زشت را زیبا می بینند و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار.

از لحن آیه دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به گمراهان و منحرفان کاملاً هویداست و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حقّ و تسلیم در برابر باطل و پشت پازدن به تمام وسایل سعادت، آن چنان رنج می برد که گویی می خواهد قالب تهی کند.

(۱۲۶) سوره فاطِر

باد و باران مایه حیات و زندگی

۹ وَاللّهُ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحابا فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍمَیِّتٍ فَاَحْیَیْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَمَوْتِها کَذلِکَ النُّشُورُ

خداوند آن کس است که بادها را فرستاد تا ابرهایی را به حرکت درآورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده ای

می رانیم و به وسیله آن زمین را بعد ازمردنش زنده می کنیم، رستاخیز نیز همین گونه است.

جمله «فَتُثیرُ» از ماده «اِثارَه» به معنی منتشر ساختن و پراکندن است و در این جا اشاره به تولید ابرها و بر اثر وزش بادها بر صفحه اقیانوس ها می کند، زیرا مسأله حرکت ابرها در جمله بعد (فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ) آمده است .

نظام حساب شده ای که بر حرکت بادها و سپس حرکت ابرها و بعد از آن نزول قطره های حیات بخش باران و به دنبال آن زنده شدن زمین های مرده حاکم است، خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر می کند .

جزء بیست و دوّم (۱۲۷)

نخست به بادهای گرم و داغ دستور می دهد از مناطق استوایی به سوی مناطق سرد، حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده ، به آسمان فرستند ، سپس به جریان های منظم سرد قطبی که دائما در جهت مخالف جریان اول حرکت می کنند، دستور می دهد بخارهای حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.

بازبه همان بادهادستورمی دهد،ابرهارابردوش خودحمل کنندوبسوی بیابان های مرده گسیل دارند، تاقطرات زنده کننده باران ازآن هاسرازیرگردد.

سپس به شرایط خاص زمین و بذرهای گیاهانی که در آن افشانده شده، فرمان پذیرش آب و نمو و رویش می دهد و از موجودی ظاهرا پست و بی ارزش، موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز،

مفیـد و پربـار بـه وجـود می آورنـد کـه هـم دلیلی است بر قـدرت او و هم گـواهی است بر حکمت او و هم نشـانه ای است از رسـتاخیز بزرگ. در حقیقت آیه فوق از چنـد جهت دعوت به توحید می کند: از نظر برهان نظم و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی، محرکی می خواهـد و از نظر بیان نعمت ها، که از جهت فطری انگیزه ای است برای شـکر منعم. و از جهاتی نیز دلیـل بر مسأله معـاد است: از نظر سـیر تکاملی موجودات و از نظر پدیـدار شـدن چهره حیات از زمین مرده، یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال، دربرابرچشم تو و در زیر پای تو است. در حدیثی از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله چنین می خوانیم : یکی از اصحاب عرض کرد: «ای رسول خدا، چگونه پروردگار مردگان را زنده می کند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آیا از سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای، در حالی که خشک و مرده بوده و سپس از آن جـا عبور کنی، در حالی که از خرّمی و سرسبزی گویی به حرکت درآمـده»؟ گفتم: «آری ای پیامبر» فرمود: «این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است».(۱)

گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود

۱۰ مَنْ کـانَ یُریـدُالْعِزَّهَ فَلِلّهِ الْعِزَّهُ جَمیعـا اِلَیْهِ یَصْـعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَـلُ الصّالِـحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئـاتِ لَهُمْ عَـذابٌ شَدیدٌ وَ مَکْرُ اُولئِکَ هُوَ یَبُورُ

۱- «قرطبی» ، جلد ۸ ، صفحه ۵۴۰۹ ، ذیل آیات موردبحث .

کسی که خواهان عزّت است(بایدازخدابخواهد)که تمام عزّت برای خدا است، سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد و آن ها که نقشه های سوء می کشند، عذاب شدید برای آن ها است و مکر (وتلاش افسادگرانه) آن ها نابود می شود (و به جایی نمی رسد).

«عِزَّت» به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد.

(۱۳۰) سوره فاطِر

«مَکْر» گر چه در لغت به معنی هرگونه چاره اندیشی است، اما در مواردی به معنی چاره اندیشی های توأم بااِفْساد به کارمی رود، که آیه مورد بحث از آن ها است.

«سَیِّئات» در آیه فوق همه زشتی ها و بدی ها را، اعم از بدی های عقیدتی یا عملی شامل می شود و این که بعضی آن را تفسیر به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکّه تفسیر کرده اند، در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند، نه تمام مفهوم آن را.

جمله «یَبُور» از ماده «بَوار» و «بُوران» در اصل به معنی کسادی مفرط است و از آن جا که این چنین کسادی مایه نابودی است، این کلمه به معنی هلاک و نابودی به کارمی رود، ضرب المثل معروفی است: «کسد حتی فسد : آن قدر کساد شد که فاسد گردید».

از آن جا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است، لذا تمام عزّت از آن اوست و هرکس عزّتی کسب می کند، از

برکت دریای بی انتهای اوست.

جزء بیست و دوّم (۱۳۱)

در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اِنَّ رَبَّکُمْ یَقُولُ کُلَّ یَوْمٍ اَنَا الْعَزیزُ، فَمَنْ اَرادَ عِزَّ الدّارَیْنِ فَلْیُطِعِ الْعَزیزَ : پروردگار شما همه روز می گوید: منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد، باید اطاعت عزیز کند».

در حقیقت انسان آگاه بایـد آب را از سرچشـمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آن جا است، نه از ظروف کوچک و مختصـری که هم محـدود است و هم آلوده و در دست این و آن می باشـد. در حالات امام حسن بن علی علیه السـلام می خوانیم، که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام «جُنادَهُ بْنِ اَبی سُفْیانَ» از او انذار خواست، نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود : «وَاِذا اَرَدْتَ عِزّا بِلا عَشـیرَهٍ وَهَیْبَهً بِلا سُـلْطانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِیَهِ اللّهِ اِلی عِزِّ طاعَهِ اللّهِ: هرگاه بخواهی بدون داشـتن قبیله «عزیز» باشـی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشـته باشـی، از سایه ذلت معصیت خدا بدرآی و در پناه عزّت اطاعت او قرار گیر». (۱)

(۱۳۲) سوره فاطِر

و اگر می بینیم در بعضـی از آیات قرآن «عزت» را علاوه بر خداونـد ، برای پیامبر صـلی الله علیه و آله و مؤمنان قرار می دهد : «وَلِلّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ» (۸/منافقون) به خاطر آن است که آن ها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزّت کرده اند و در مسیر طاعت او گام برمی دارند.

۱- «بحارالانوار» ، جلد ۴۴ ، صفحه ۱۳۹ .

سپس راه وصول به «عزّت» را چنین تشریح می کند : (اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ).

«اَلْکَلِمُ الطَّیِّبُ» بـه معنی سـخنان پـاکیزه است و پـاکیزگی سـخن به پـاکیزگی محتـوای آن است و پـاکیزگی محتـوا، به خـاطر مفـاهیمی است که بر واقعیت هـای عینی پـاک و درخشان تطبیق می کنـد و چه واقعیّتی بالاتر از ذات پاک خـدا و آیین حقّ و عدالت او و نیکان و پاکانی که، در راه نشر آن گام برمی دارند.

جزء بیست و دوّم (۱۳۳)

لذا «اَلْکَلِمُ الطّیِّبُ» را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدأ و معاد و آیین خداوند تفسیر کرده اند.

آری یک چنین عقیـده پاکی است که به سوی خدا اوج می گیرد و دارنده اش را نیز پرواز می دهد، تا در جوار قرب حقّ قرار گیرند و غرق در عزّت خداوند عزیز شود.

مسـلما از این ریشه پاک شاخه هایی می رویـد که میوه آن عمل صالـح است، هر کار شایسـته و مفیـد و سازنده، چه دعوت به سوی حقّ باشـد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و سـتمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و خلاصـه هر چیزی که در این مفهوم وسـیع و گسترده، داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزّت حقّ می شود.

به هر حـال همـان خداونـدی که به مقتضـای آیه گذشـته، زمین مرده را با قطره های حیات بخش باران زنـده می کنـد، «کلام طیب» و «عمل صالح»

را نیز پرورش می دهد و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.

(۱۳۴) سوره فاطِر

سپس به نقطه مقابل آن پرداخته، می گوید : (وَالَّذینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ وَمَکْرُ اُولئِکَ هُوَ یَب-ُورُ).

گرچه این فاسـدان مفسـد چنین می پندارند که با ظلم و سـتم و دروغ و تقلب می توانند، عزّتی برای خود کسب کنند و مال و ثروت و قدرتی، اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند و هم تلاش های آن ها بر باد می رود.

کسانی بودنـد که به گفته قرآن : «خدایان ساختگی را مایه عزّت خود می پنداشـتند»(وَاتَّخَذُوامِنْ دُونِ اللّهِالِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزّا) (۸۱/مریم).

و منافقـانی بودنـد که خود را عزیز و مؤمنان را ذلیل فکر می کردنـد و «می گفتنـد: اگر به مـدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» «یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا اِلَی الْمَدینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ مِنْهَاالْاَذَلَّ» (۸/منافقون).

افراد دیگری بودند که قُرْب فَراعِنَه را مایه عزّت خویش تصوّر می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند، اما همگی سقوط کردند و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود.

جزء بیست و دوّم (۱۳۵)

دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند

۱۲ وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْما طَرِیّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْکَ فیهِ

ص:۹۴

مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکَمْ تَشْکَرُونَ

این دو دریا یکسان نیستند: این دریایی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است، (امّا) از هر دو گوشت تازه می خورید و از هردو وسایل زینتی استخراج کرده، می پوشید و کشتی ها را در آن می بینی که آن ها را می شکافند (و به هر طرف پیش می رونـد) تا از فضل خداونـد بهره گیرید و شاید شکر (نعمت های او را) به جا آورید.

(۱۳۶) سوره فاطِر

«عَذْبٌ» چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی پاکیزه و خنک است.

«فُرات» به گفته «لسان العرب» آبی است که در نهایت «عُـذُوبَت» (پاکیزگی و گوارایی) باشد. «سائِغ» به معنی آبی است که به خاطر گوارایی، به راحتی از گلو پایین می رود، به عکس مِلْح (آب شور) و اُجاج (آب تلخ) است که گویی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد.

جمعی از مفسّران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات «مؤمن» و «کافر» است، ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می گوید و حتی ذیل خود این آیه، گواه بر این حقیقت است که ، این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می کند و اشاره به تنوع آب ها و آثار متفاوت و فواید مشترک آن ها است.

در این آیه سه فایده از فواید فراوان دریاها بیان

شده است مواد غذایی، وسایل زینتی و مسأله حمل و نقل.

جزء بیست و دوّم (۱۳۷)

می دانیم دریـا منبع مهمّی از منـابع غـذایی بشـر است و همه سـال میلیون هـا تن گوشت تـازه از آن گرفته می شود، بی آن که انسان رنج و زحمتی برای آن متحمّل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده، که انسان ها بتوانند با کمـترین زحمـتی از این خوان نعمت بی دریغ و سـفره گسـترده الهی بهره گیرنـد. وسایـل زینـتی مختلفی از قبیـل «مرواریـد» و «صـدف» و «درّ» و «مرجـان» از آن اسـتخراج می شود و تکیه قرآن روی این مسـأله به خـاطر آن است که روح انسان برخلاف چهارپایـان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آن ها، حس زیبایی است که سرچشـمه پیـدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می باشـد، که اشـباع آن به صورت صـحیح و دور از هرگونه افراط و تفریـط و اسـراف و تبـذیر، روح را شاداب می سازد و به انسان نشاط و آرامش می بخشد و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند.

و اما مسأله حمل و نقل که یکی از مهم ترین پایه های تمـدّن انسانی و زندگانی اجتماعی بشـر است، با توجه به این که دریاها قسمت عمده روی زمین را فراگرفته و به یکدیگر ارتباط دارند، می توانند مهم ترین خدمت را در این زمینه به انسان ها کنند.

(۱۳۸) سوره فاطِر

حجم کالاهـایی که به وسـیله دریاهـا حمـل و نقل می شود و مسافرانی که با آن جابه جا می شونـد، به قـدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست، چنان که گاه یک کشتی می تواند به اندازه ده ها هزار اتومبیل بار با خود ببرد.

البتّه فوایـد دریاهـا منحصـر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی خواهـد آن را در این امور سه گانه محـدود سازد، مسأله تشـکیل ابرهـا، مواد دارویی، نفت، وسایـل پوششـی، مواد تقویتی برای زمین هـای بـایر، تـأثیر در ایجـاد بادهـا و غیر آن، برکـات دیگر دریاها محسوب می شود.

تکیه قرآن روی «لَحْم طَرِیّ» (گوشت تـازه) اشـاره پرمعنـایی به فوایدتغـذیه به چنین گوشت هـا، در برابر زیان ها گوشت های کهنه و کنسرو و منجمد و امثال آن است.

جزء بیست و دوّم (۱۳۹)

در این جا سؤالی مطرح است : دریاهای آب شور در سراسر کره زمین گسترده است ، امّا دریای آب شیرین کجاست؟

در پاسخ باید گفت: دریا و دریاچه های آب شـیرین نیز در کره زمین کم نیسـتند، مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متّحده و غیر آن، به علاـوه نهرهـای عظیم را احیانـا دریا می نامنـد، همان گونه که در داسـتان موسـی علیه السـلام کلمه «بحر» به رود عظیم نیل اطلاق شده است (۵۰/بقره ۶۳/شعراء ۱۳۸/اعراف).

از این گذشـته، پیشـرفت آب نهرهای عظیم در دریاها، با توجّه به این که، آب های شور را به عقب می راننـد و تا مدّتی با آن مخلوط نمی شوند، خود دریاهای عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.

جمله «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ : تـا از فضـل او بهره گیریـد» معنی وسـیعی دارد، که هرگونه فعـالیّت اقتصـادی را که از طریق راه های دریایی صورت گیرد، شامل می شود.

و جمله «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» برای بیدار ساختن حس شکرگزاری

ص:۹۷

انسان ها آمده، که وسیله ای است برای خداجویی و خداشناسی .

(۱۴۰) سوره فاطِر

از آب بی رنگ هزاران رنگ آورده پدید

۲۷ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفا اَلْوانُها وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُها وَ غَرابیبُ سُودٌ

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه هایی(از زمین)خارج ساختیم باالوان گوناگون و از کوه ها نیز (به لطف پروردگار) جاده هایی آفریده شده، به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف و (گاه) به رنگ کاملاً سیاه.

«جُدَدٌ» جمع «جُدَّه» به معنی جادّه و طریق است.

«بَیْض» جمع «اَبْیَض» به معنی سفید و «حُمْر» جمع «اَحْمَرْ» به معنی سرخ است.

«غَرابیب» جمع «غِرْبیب» به معنی سیاه پر رنگ است و این که

جزء بیست و دوّم (۱۴۱)

عرب بـه کلاغ «غُراب» می گویـد، نیز از همین جهت است، بنـابراین ذکر کلمه «سُودٌ» که آن نیز جمـع «اَسْوَد» به معنی سیاه است، پشت سر آن تأکیدی است بر معنی سیاهی شدید و بعضی از جادّه های کوهستانی. «الوان» ممکن است به معنی رنگ های ظاهری میوه ها باشد که حتّی در یک نوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد تا چه رسد به میوه های مختلف، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواصّ گوناگون آنها بوده باشد، تا آن جا که حتّی در یک نوع میوه باز

اصناف گوناگونی وجود دارد، چنان که مثلاً در انگور شاید بیش از ۵۰ نوع، و در خرما حدود ۷۰ نوع وجود دارد. بار دیگر در این آیات به مسأله توحید بازمی گردد و صفحه تازه ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسان ها می گشاید، تا پاسخی دندان شکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد. در این صفحه زیبا از این کاتب بزرگ آفرینش تنوّع موجودات بی جان و چهره های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان، مورد توجّه قرار گرفته، که چگونه خداوند «از آب بی رنگ صد هزاران رنگ» پدید آورده و از عناصر معیّن و محدود، موجودات کاملاً متنوعی که هر یکی از دیگری زیباتر است، آفریده.

(۱۴۲) سوره فاطِر

این نقّاش چیره دست با یک قلم و یک مرکّب، انواع نقش ها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.

در دنباله آیه می افزاید : «وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُها وَغَرابیبُ سُودٌ».

این تفاوت الوان از یک سو زیبایی خاصّی به کوه ها می بخشد و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راه ها و گم نشدن در جادّه های پرپیچ و خم کوهستانی است و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

۲۸ وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوابِّ وَ الْاَنْعامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ كَذلِكَ اِنَّمايَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمؤُا اِنَ اللّهَ عَزيزٌ غَفُورٌ

و از انسان ها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با الوان

مختلف، (آری) حقیقت چنین است، از میان بندگان خدا تنهادانشمندان ازاو می ترسند، خداوند عزیز و غفور است.

جزء بیست و دوّم (۱۴۳)

«راغب» در «مفردات» می گوید : «خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم و غالبا در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است».

آری انسان ها با این که همه از یک پدر و مادرند، دارای نژادها و رنگ های کاملًا متفاوتند، بعضی سفید همچون برف، بعضی سیاه همچون مرکب، حتّی در یک نژاد نیز تفاوت در میان رنگ ها بسیار است، بلکه فرزندان دو قلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده و از آغاز در آغوش هم بوده اند ، با دقّت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملًا یکسان نیستند، با این که از یک پدر و مادر و در یک زمان نطفه آن ها منعقد شده و از یک نوع غذا تغذیه کرده اند.

گذشته از چهره ظاهری، رنگ های باطنی آن ها و خلق و خوهای آن ها و صفات و ویژگی های آنان و استعداد و ذوق هایشان، کاملًا متنوع و مختلف است، تا مجموعا یک واحد منسجم با تمام نیازمندی ها را به وجود آورد.

(۱۴۴) سوره فاطِر

در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره، پرنده، خزنده، حیوانات دریایی و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هرکدام با ویژگی ها و عجایب خلقتشان نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.

ص:۱۰۰

پس از بیان این نشانه های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می گوید : «آری مطلب چنین است» (کَذلِکَ).

فقط افراد دانشمند و فهمیده خداپرست واقعی هستند

در دنباله آیه می فرماید : «اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمؤُا».

آری از میان تمام بندگان، دانشمندانند که به مقام عالی خشیّت یعنی «ترس از مسؤولیت توأم با درک عظمت مقام پروردگار» نائل می گردند، این حالت «خشیّت» مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار و هدف آفرینش است.

جزء بیست و دوّم (۱۴۵)

ترس از خدا به معنی ترس از مسؤولیّت هایی است که انسان در برابراو دارد، ترس ازاین که درادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند.

از این جمله ضمنا این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آن ها هستند که در برابر وظایف خود احساس مسؤولیّت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل عملند، نه سخن، چراکه علم بی عمل دلیل بر عدم خشیّت است و صاحبان آن درآیه فوق درزمره علماءمحسوب نیستند.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه می خوانیم : « یَعْنی بِالْعُلَماءِ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ وَ مَنْ لَمْ یُصَدِّقْ قَوْلَهُ فِعْلُهُ فَلَیْسَ بِعالِم:منظورازعلماکسانی هستندکه اعمال آن هاهماهنگ باسخنان آن ها باشد، کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد، عالم نیست».(۱)

و در حدیث دیگری آمده : «اَعْلَمُکُمْ بِاللّهِ اَخْوَفُکُمْ لِلّهِ :

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

از همه شما عالم تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد». (۱)

کوتـاه سـخن این که «عالمان» درمنطق قرآن کسانی نیسـتندکه مغزشان صـندوقچه آراء و افکار این و آن و انباشـته از قوانین و فرمول هـای علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل و محلّ زنـدگیشان مـدارس و دانشـگاهها و کتابخانه ها است، بلکه علما آن گروه از صـاحب نظران و دانشـمندانند که نور علم و دانش تمـام وجودشـان را به نور خـدا و ایمـان و تقوا روشن سـاخته و نسبت به وظایفشان سخت احساس مسؤولیّت می کنند و از همه پای بندترند.

معامله پر سود با پروردگار

۲۹ اِنَّ الَّذینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللّهِ وَ اَقامُوا الصَّلوهَ وَ اَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّا وَ عَلانِیَهً یَرْجُونَ تِجارَهً لَنْ تَبُورَ

کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا

۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

می دارند و از آن چه به آن ها روزی داده ایم، پنهان و آشـکار انفاق می کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست.

«تَبُور» ازمـادّه «بَوار» به معنی شـدّت کسـادی است و از آن جـا که شـدّت کسـادی باعث فساد می شود «بَوار» به معنی هلاکت آمده، به این ترتیب «تجارت خالی از بَوار» تجارتی است که نه کَساد دارد و نه فَساد.

«تِلاوَت» در این جا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکّر

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

و اندیشه نیست، خواندنی است که سرچشـمه فکر باشد، فکری که سرچشـمه عمل صالح گردد، عملی که از یک سو انسان را به خـدا پیونـد دهـد، که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خـدا ارتباطی دهد که مظهر آن انفاق است، انفاق از تمام آن چه خـدا به انسـان داده، از علمش، از مـال و ثروت و نفوذش، از فکر نیرومنـدش، از اخلاق و تجربیاتش و خلاصه از تمام مواهب خدادادی.

این انفـاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشـد (سِرّا) و گاه آشـکارا تا مُشَوِّق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود (عَلانِیَهَ).

(۱۴۸) سوره فاطِر

آری علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است.

با توجّه به آن چه در این آیه و آیه پیشین آمده، چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:

از نظر روحی قلبشـان مملو از خشـیّت و ترس آمیخته با عظمت خـدا است، از نظر گفتار زبانشان به تلاوت آیات خـدا مشـغول است، از نظر عمل روحی و جسـمی نماز می خواننـد و او را عبادت می کننـد، از نظر عمل مالی از آن چه دارنـد در آشـکار و پنهان انفاق می نمایند و سـرانجام از نظر هدف، افق فکرشان آن چنان بالا است که دل از دنیای مادّی زودگذر برکنده، تنها به تجارت پرسود الهی می نگرند، که دست فنا به دامانش دراز نمی شود.

در حـدیث جالبی چنین آمـده : مردی خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله عرض کرد : «چرا من مرگ را دوست ندارم؟» فرمود : «آیا مال

و ثروتی داری؟» عرض کرد : «آری» فرمود : «آن را پیش از خودت بفرست» عرض کرد : «نمی توانم».

جزء بیست و دوّم (۱۴۹)

فرمود : «اِنَّ قَلْبَ الرَّجُلِ مَعَ مالِهِ اِنْ قَدَّمَهُ اَحَبَّ اَنْ یَلْحَقَ بِهِ وَ اِنْ اَخَرَّهُ اَحَبَّ اَنْ یَتَأَخَّرَ: قلب انسان همراه اموال او است، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود و اگر آن را نگه دارد، دوست دارد همراه آن بماند». (۱)

این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته، زیرا می گوید: آن ها که نماز را برپامی دارند و انفاق در راه خدا می کنند، امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکی ها را قبل از خود فرستاده اند و مایلند به آن ملحق شوند.

امتیازات شش گانه تجارت انسان ها با خدا

در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارت خانه ای تشبیه شده

(۱۵۰) سوره فاطِر

که تاجران آن انسان ها و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح و بها بهشت و رحمت و رضای او است. (۱)

و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:

تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده، سپس در مقام خریداری بر می آید.

۱- / صف ، ۱۱۱ / توبه ، ۲۰۷ / بقره و ۷۴ / نساء.

او خریدار است، در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است.

او «متـاع قلیـل» را به «بهـای گزاف» می خرد، «یـا مَنْ یَقْبَـلُ الْیَسـیرُ وَ یَعْفُو عَنِ الْکَثیرُ : ای خـدایی که عمل کم را می پـذیری و گناهان بسیار را می بخشی» .

حتّی متاع بسیار ناچیز را خریدار است :

جزء بیست و دوّم (۱۵۱)

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْرا یَرَهُ» .

گاه بها را هفت صد برابر و گاه افزون تر از آن می دهد (۲۶۱ / بقره).

علاوه بر پرداخت این بهای عظیم، باز از فضل و رحمتش آن چه در فکر نمی گنجـد بر آن می افزایـد : «وَ یَزیـدَهُمْ مِنْ فَضْـلِهِ» (آیه موردبحث).

و چه تـأسّف آور است که انسـان خردمنـد آزاده چشم از چنین تجـارتی ببرنـدد و به غیر آن روی آورد و از آن بـدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید : «وَ اَنَّهَ لَیْسَ لاَِنْفُسِکُمْ ثَمَنٌ اِلَّا الْجَنَّهَ فَلا تَبیعُوها اِلّا بِها: بدانید که برای سرمایه هستی شما بهایی غیر از بهشت نیست، آن را به غیر این بها نفروشید». (۱)

(۱۵۲) سوره فاطِر

۳۰ لِیُوَفِّیَهُمْ اُجُورَهُمْ وَیَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ

ص:۱۰۵

۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار ،جمله ۴۵۶ .

(آن هااین اعمال صالح راانجام می دهند)تاخداوندداجر وپاداش کامل به آن ها دهد و از فضلش بر آن ها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است.

تعبیر به «اُجُور» (جمع اَجْر) به معنی «مزد» در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گویی بندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند از او است، حتّی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده.

این آیه در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص مؤمنین است که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می خواهند از او می خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی برنمی دارند،چراکه مهم ترین مسأله دراعمال صالح همان نیّت خالص است.

و از این تعبیر محبّت آمیزتر جمله : «وَ یَزیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» است

جزء بیست و دوّم (۱۵۳)

که به آنان نوید می دهد، علاوه بر پاداش معمولی که آن خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است، از فضل خود بر آنان می افزاید و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد و هیچ کس در این جهان توانایی تصور آن را ندارد، ازفضل گسترده اش به آن هامی بخشد. در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر همین آیه فرمود : «هُوَالشَّفاعَةُ لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النّارُ مِمَّنْ صَنَعَ اِلَیْهِ مَعْرُوفا فِی الدُّنْیا: منظور مقام شفاعت است که به آن ها داده می شود، تا درباره کسانی که در دنیا به آن ها خوبی کرده اند، ولی بر اثر اعمالشان

مستحق عذابند شفاعت کنند». (۱)

به این ترتیب آن ها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل پروردگار مایه نجاتند.

جمله «اِنَّهُ غَفُورٌ شَکُورٌ» نشان می دهد که نخستین لطف پروردگار در حقّ آن ها همان آمرزش گناهان و لغزش هایی است که احیانا از آن ها سرزده، چرا که بیشترین نگرانی انسان، نگرانی از این ناحیه است. بعد از آن که از این نظر آسوده خاطر شدند ، آن ها را مشمول «شکر» خودقرارمی دهد، یعنی از اعمالشان تشکّر می کند و برترین جزا را به آن ها می بخشد.

(۱۵۴) سوره فاطِر

۳۱ وَ الَّذی اَوْحَیْنا اِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ اِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبیرٌ بَصیرٌ

آن چه از کتاب به تو وحی کردیم، حقّ است و هماهنگ باکتب پیش ازآن،خداوندنسبت به بندگانش خبیر و بیناست.

«راغب» در «مفردات» می گوید : «اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است و این کلمه بر چند معنی اطلاق می شود : نخست ؛ کسی که چیزی را براساس حکمت ایجاد می کند و به همین دلیل به خداوند حقّ گفته می شود : «فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ» (۳۲/یونس).

دوّم؛ به چیزی که براساس حکمت ایجاد شده، نیز حقّ گفته می شود و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت، تمام آن

۱- «مجمع البیان»،ذیل آیات موردبحث.

حقّ است، چنان که قرآن می گوید : «ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ اِلاّ بِالْحَقِّ : خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل

جزء بیست و دوّم (۱۵۵)

آن ها) را جز به حق نیافریده» (۵/یونس).

سوّم؛ به اعتقاداتی که مطابق واقعیّت ها است، حقّ گفته می شود : «فَهَدَی اللّهُ الَّذینَ امَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ: خداوند مؤمنان را به سوی آن چه از حق اختلاف کرده بودند، رهنمون شد» (۲۱۳/بقره).

چهارم؛ به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام می شود نیز حقّ گفته می شود، همان گونه که می گوییم : «سخن تو حق است و کردارت حق». (۱)

بنابراین حقّ بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیّت ها و هم از این نظر که عقاید و معارف موجود در آن با واقعیّت هماهنگ است و هم کار خداوندی است که آن را بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حقّ است در آن تجلّی کرده و عقل چیزی را که حقّ و واقعیّت است، تصدیق می کند.

(۱۵۶) سوره فاطِر

جمله «مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ» دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است، چرا که هماهنگ با نشانه هایی است که در کتب پیشین درباره آن و آورنده اش آمده است (در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه ۴۱ از سوره بقره مطرح شده است). (۲)

ص:۱۰۸

۱- «مفردات راغب» ، ماده «حقّ» .

۲- به «تفسیر نمونه» ، جلد اوّل ، صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

جمله «اِنَّ اللّهَ بِعِبادِهِ لَخَبیرٌ بَصیرٌ» بیان گر علت حقانیّت قرآن و هماهنگی آن با واقعیّت ها و نیازها است، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است.

«خَبیر» به معنی آگاهی از بواطن و عقاید و نیات و ساختمان روحی انسان و «بَصیر» به معنی بینایی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است. (۱)

وارثان حقیقی میراث انبیاء

۱ به «تفسیر نمونه» ، جلد اوّل ، صفحه ۲۱۰ به بعد مراجعه شود.

۳۲ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِه وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌوَمِنهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِاِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَالْفَضْلُ الْکَبیرُ

سپس این کتاب آسمانی را به گروهی ازبندگان برگزیده خود به میراث داده ایم، (امّا) از میان آن ها عدّه ای بر خود ستم کردند و عدّه ای میانه روبودند و عدّه ای به اذن خدا درنیکی هاازهمه(پیشی)گرفتند و این فضیلت بزرگی است.

روشن است که منظور از «کتاب» در این جا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید).

۱ «فخر رازی» ، در «تفسیر کبیر» ذیل آیه مورد بحث .

تعبیر به «ارث» در این جا و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به خاطر آن است که «ارث» به چیزی گفته می شود که بدون داد و ستد

و زحمت به دست می آید و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را این گونه در اختیار مسلمانان قرارداد.

در این جا روایات فراوانی از طرق اهل بیت علیه السلام وارد شده که در همه آن ها «بندگان برگزیده خدا» به امامان معصوم تفسیر شده است. (۱)

این روایات بیان مصادیق روشن و درجه اول است و مانع از آن نخواهد بود که علماء و دانشمندان امت و صالحان و شهدایی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورهای آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان «الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا: بندگان برگزیده خداوند» داخل باشند .

سپس به یک تقسیم بندی مهمّ در این زمینه پرداخته،

۱ «نورالثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۶۱ به بعد مراجعه شود.

می گوید : «فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبیرُ».

ظاهر آیه این است که این گروههای سه گانه در میان «برگزیدگان خداوند» که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند، می باشند.

به تعبیر روشن تر : خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امّت گذاشته، امّتی که برگزیده خدا است، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می شوند: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده و در حقیقت بر

خویشتن ستم نمودند، این ها مصداق «ظالِمٌ لِنَفْسِهِ» می باشند.

گروهی دیگر تا حدّزیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزش ها و نارسایی هایی درکارخودنیز داشته اند، این ها مصداق «مُقْتَصِد» (میانه رو) می باشند.

و بالاخره گروه ممتازی وظایف سنگین خود را به نحواحسن انجام داده و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیش رو همان ها هستند که در آیه فوق از آن ها به عنوان «سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ» تعبیر شده.

(۱۶۰) سوره فاطِر

ممکن است در این جا گفته شود که وجود گروه «ظالِم» با جمله «اصْطَفَیْنا» که دلیل بر این است که همه این گروه ها برگزیدگان خدا هستند، منافات دارد، در پاسخ می گوییم: این شبیه آیه ۱۱۰ آل عمران است که می گوید : «کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّهٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ : شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسان ها قدم به عرصه حیات گذاشتید».

هدف از این گونه تعبیرات فرد فرد امت نیست، بلکه مجموعه امت است، هر چند در میان آن ها قشرها و گروه های مختلفی یافت شود.

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که : چرا نخست از گروه ظالمان، سپس میانه روان و بعد «سابِقینَ بِالْخَیْرات» سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد ؟

در حدیثی از امام صادق صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : «ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مأیوس نگردد و سابقین به

خیرات را از این رو مؤخّر نموده، تا به عملشان مغرور نگردند». (۱)

جزء بیست و دوّم (۱۶۱)

آن جا که نه غمی است، نه رنجی و نه درماندگی

۳۳ جَنّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فیها حَریرٌ

(پاداش آن ها) باغ های جاویدان بهشت است که وارد آن می شوند، در حالی که به دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آن جا از حریر است.

«جَنّات» جمع «جَنَّه» به معنی باغ و «عَدْن» به معنی استقرار و ثبات است و مَعْدِن را به این جهت مَعْدِن می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است، بنابراین «جَنّاتُ عَدْنٍ» باغ های جاویدان بهشتی است .

این تعبیر نشان می دهد که نعمت های عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است و همچون مواهب دنیای مادّی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغ های بسیاری در اختیار دارند.

(۱۶۲) سوره فاطِر

سپس به سه بخش از نعمت های بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری و بعضی جنبه معنوی و باطنی و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هرگونه مانع و مزاحم است، اشاره کرده، می گوید: (یُحَلَّوْنَ فیها مِنْ اَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤا وَ لِباسُهُمْ فیها حَریرٌ). آن ها در این دنیا

۱- تفسیر «ابوالفتوح رازی» ، جلد ۹ ، ذیل آیات مورد بحث .

بـه زرق و برق هـا بی اعتنـایی کردنـد و خـود را اسـیر زر و زیـور نساختنـد و درحـالی که محرومـان لبـاس کربـاس هم در تن نداشـتند، در بنـد لبـاس هـای فـاخر نبودنـد، خداونـد به جبران این ها در جهان دیگر بهترین لباس ها و زیورها را بر آن ها می پوشاند.

آن هـا در این جهـان ظاهر خویش را به خیرات آراسـتند، خـدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسّم اعمال است، ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید.

جزء بیست و دوّم (۱۶۳)

۳۴ وَ قالُوا الْحَمْدُ للّهِ الَّذی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ

آن ها می گویند حمد (و سـتایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، چرا که پروردگار ما غفور و شکور است.

«حَزَن» و «حُزْن» چنان که در بسـیاری از کتب لغت و تفسیر آمده، هر دو به یک معنی است و در اصل به معنی ناهمواری زمین است و از آن جا که غم و اندوه، روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است .

آن ها از این موهبت عظیم که نصـیبشان شـده و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگیشان دور گشـته و آسـمان روحشان از لکه های ابرهای تاریک اندوه پاک شده، خدا را حمد و سـتایش می کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند، نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است و نه آزار بداندیشان

و تحمیلات ناپاکان و جبّاران و همنشینی بدان و نااهلان.

(۱۶۴) سوره فاطِر

سپس این مؤمنان بهشتی می افزایند (اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ).

با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزش ها و گناهان را برطرف ساخته و با وصف شکوریتش، مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آن ها نمی افتد، به ما ارزانی داشته.

گناهان بسیار ما را، غفرانش پوشانده و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده.

۳۵ اَلَّذیاَحَلَّنا دارَالْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ لا یَمَسُّنا فیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فیها لُغُوبٌ

خداوندی که با فضل خود مارا دراین سرای اقامت(جاویدان) جای داد که نه در آن جا رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماندگی.

«نَصَب» به معنی مشقّت و زحمت است و «لُغُوب» را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسّران به همین معنی دانسته اند، درحالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند : «نَصَب» را به مشقّت های جسمانی می گویند: و «لُغُوب» را به تعب و زحمت روحانی. (۱)

جزء بیست و دوّم (۱۶۵)

بعضی نیز «لُغُوب» را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقّت و رنج دانسته اند و به این ترتیب «لُغُوب» نتیجه «نَصَب» می شود. (۲)

ص:۱۱۴

۱- «روح المعانی» ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث .

۲- «روح المعانی» ، جلد ۲۲ ، صفحه ۱۸۴، ذیل آیه مورد بحث .

و به این ترتیب در آن جا نه عوامل مشقّت بار جسمانی وجود دارد ، نه از اسباب رنج روحی خبری است .

از یـک سو آن جـا سـرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می خواهـد به محیط آن آشـنا شود و به آن دل ببنـدد، بانگ «اَلرَّحیل» سر داده شود .

و از سوی دیگر با این که عمر طولانی آن به ابـدیّت می پیونـدد و در چنین مدتی قاعدتا انتظار تعب و درد و مشـقّتی می رود، مطلقـا در آن جـا خبری از این امور نیست، حتّی طول مـدّت نیز بـاعث ملالـ و خسـتگی نمی شود، که هر روز نعمت جدیـد و جلوه تازه ای از نعمت ها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود .

(۱۶۶) سوره فاطِر

۳۶ وَ الَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیهِمْ فَیَمُوتُوا وَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها کَذلِکَ نَجْزی کُلَّ کَفُورٍ

کسـانی که کـافر شدنـد، آتش دوزخ برای آن هـا است، هرگز فرمـان مرگ آن هـا صـادر نمی شود، تـا بمیرنـد و نه چیزی از عذابش از آن ها تخفیف داده می شود، این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم .

معمولاًـ قرآن در کنـار «وعـده ها» به «وعیـدها» و در کنار «بشارت ها» به «انـذارها» می پردازد، تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکـاملی است، تقویت کنـد، چرا که انسـان به مقتضای حبّ ذات تحت تأثیر غریزه «جلب منفعت» و «دفع ضـرر» است.

ص:۱۱۵

در این جا نیز سخن از مجازات های مادّی و معنوی است.

جزء بیست و دوّم (۱۶۷)

بـا این که آتش سوزان دوزخ و آن همه عـذاب دردنـاک هر لحظه می توانـد آن هـا را به کـام مرگ فروبرد، ولی چون فرمان خداونـد که همه چیز و از جمله مرگ و حیات به دست او است، صادر نشـده، نمی میرنـد، بایـد زنـده بمانند تا عذاب الهی را بچشند.

مرگ برای این گونه اشـخاص یک دریچه نجات است، امّا با جمله گذشته این دریچه بسته شده، باقی می ماند دریچه دیگر و آن این که زنـده بماننـد و مجازاتشان تـدریجا تخفیف یابـد و یا تحمّل آن ها را بیفزاید، تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید : (وَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِن عَذابِها) .

۳۷ وَ هُـمْ يَصْطَرِخُونَ فيهـا رَبَّنـا اَخْرِجْنـا نَعْمَـلْ صالِحـا غَيْرَ الَّذى كُنّا نَعْمَـلُ اَوَ لَـمْ نُعَمِّرْكُـمْ مـا يَتَـذَكَّرُ فيـهِ مَنْ تَـذَكَّرَوَ جـاءَكُمُ النَّذيرُفَذُوقُوافَمالِلظّالِمينَ مِنْ نَصيرٍ

آن ها در دوزخ فریادمی زنند پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالح به جاآوریم، غیر از آن چه انجام می دادیم (در پاسـخ بـه آن هـا گفتـه می شـود) آیـا شـما رابـه انـدازه ای که انسـان درآن متـذکّرمی شـود،عمرنـدادیم وانذارکننـده(الهی)به سـراغ شمانیامد؟اکنون بچشیدکه برای ظالمان هیچ یاوری نیست.

(۱۶۸) سوره فاطِر

«يَصْطَرِخُون» از مادّه «صُراخ» به معنی فریاد شدیدی است که انسان در مقام استغاثه و طلبیدن یار و یاور برای برطرف ساختن درد و رنج از دل بر می کشد.

تعبیر به «صالِحا» (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم و لازمه اش این است که این همه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند و غرق در عصیان و گناه بودند، بنابراین انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است، مایه نجات گردد.

تعبیر به «نَعْمَل» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد، نیز تأکیدی برهمین معنی است، که ماپیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم.

آری گناه کار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کم کم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کم کم از این فراتر می رود و در نظرش خوب جلوه می کند، چنان که قرآن می گوید : «زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ اَعْمالِهِمْ: اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است» (۳۷ / توبه).

جزء بیست و دوّم (۱۶۹)

و گاه می گوید : «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعا : آن ها چنین می پندارند که عمل نیکی انجام می دهند» (۱۰۴/کهف).

به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آن ها داده می شود، می فرماید : «اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ...».

این آیه با صراحت می گوید : شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود و به مقدار لازم انذارکننده الهی به سراغ

شمـا آمـد و این دو رکن بیـداری و نجـات حاصـل گشت، بنـابراین عـذر و بهـانه ای برای شـما وجود نـدارد، اگر مهلت کافی نداشتیـد، عذری بود و اگر مهلت داشتید و معلّم و مربّی و رهبر و هادی به سـراغ شـما نمی آمد، باز عذری امّا با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای؟

(۱۷۰) سوره فاطِر

«نَذیر» (بیم دهنده) معمولاً درآیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصا، پیامبراسـلام صـلی الله علیه و آله است، ولی بعضـی از مفسـران در ایـن جـا معنی گسـترده تری برای آن ذکر کرده انـد که هم پیـامبران را شامـل می شـود و هم کتب آسـمانی و هم حوادث بیـدار کننـده، همچون مرگ دوسـتان و نزدیکان و پیری و ناتوانی. (۱) این نکته نیز شایـان توجّه است که در روایـات اسلامی درباره حدّی از عمر که برای بیداری و تذکّر انسان کافی است، تعبیرات گوناگونی وارد شده است:

در بعضـی به شـصت سال تفسـیر شده، چنان که در حدیثی از پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ عَمَّرَهُ اللّهُ سِتّینَ سَنَةً فَقَدْاَعْذَرَاِلَیْهِ: کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده، راه عذر را بر او بسته». (۲)

همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است. (۳)

۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

جزء بیست و دوّم (۱۷۱)

ولی در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام مقدار آن فقط هیجده سال تعیین شده است .(۱)

البتّه ممکن است روایت اخیر اشـاره به حـداقل و روایـات قبل اشاره به حـداکثر باشـد، بنابراین منافاتی میان این روایات نیست، حتّی بر سنین دیگر نیز، به تفاوت افراد، قابل تطبیق است و به هرحال گسترد گی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود .

ص:۱۱۸

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

چه کسی آسمان ها و زمین را بر سر جای خود نگه می دارد؟

۴۱ اِنَ اللّهَ یُمْسِکُ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُولا وَلَئِنْ زالَتا اِنْ اَمْسَکَهُما مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِه اِنَّهُ کانَ حَلیما غَفُورا

خداوند آسمان ها و زمین را نگاه می دارد، تاااز نظام خود

۲ و ۳ و ۴ «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

منحرف نشوند و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی تواند آن ها را نگاه دارد، او حلیم و غفور است.

نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است، که نگهداری و تدبیر و حفظ آن ها نیز به دست قدرت او است، بلکه آن ها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند و هر زمان خلقت نوینی و فیض هستی، لحظه به لحظه از آن مبدأ فیاض به آن ها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آن ها با آن مبدأ بزرگ قطع شود، راه فنا و نیستی را پیش می گیرند.

اگر نازی کند یک دم فرو ریزند قالب ها

کرات آسمانی بی آن که به جایی بسته باشند، میلیون ها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آن ها تعیین شده در حرکتند، بی آن که کمترین انحراف پیدا کنند، همان گونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم، کره زمین ما میلیون ها، بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد، می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارد.

سپس به عنوان تأکید می افزاید : «وَلَئِنْ زالَتا اِنْ اَمْسَکَهُما مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ». نه بت های ساختگی شما، نه فرشتگان و نه غیر آن ها، هیچ کس قادربرنگهداری نظم آسمان هاوزمین نیست.پایان سوره فاطِر

(۱۷۴) سوره فاطِر

سوره یس

سوره یس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

سرآغاز «قلب قرآن»

۱ یسآ

این سوره همانند ۲۸ سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین). درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های«بقره»و «آل عمران» و «اعراف»بحث های فراوانی داشته ایم.(۱)ولی درخصوص سوره «یس» تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد: از جمله این که: این کلمه مرکب از «یا» (حرف ندا) و «سین» یعنی شخص پیامبر اسلام است و به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.

جزء بیست و دوّم (۱۷۵)

در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نام های پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است . (۲)

ص:۱۲۰

۱- «تفسیر نمونه» ، جلد ۱ ، صفحه ۶۱ به بعد ، و جلد ۲ ، صفحه ۳۰۳ و جلد ۶ ، صفحه ۷۷ مراجعه شود .

۲- «نورالثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵ .

لـذا درروایتی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم که فرمود : «یسآ اِسْمُ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَالدَّلیلُ عَلیذلِکَ قَوْلُهُ تَعالی "اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَـلینَ عَلیصِرـاطٍ مُسْـتَقیمٍ": یس اسم رسول خدا است و دلیل بر آن این است که بعد از آن می فرماید: تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی».(۱)

۲ وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ

سوگند به قرآن حکیم

خداونـد در این آیه «قرآن» را به «حکیم» توصـیف می کنـد، درحـالی که حکمت معمولاًـ صـفت شـخص زنـده و عاقل است، گویی قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می کند که

(۱۷۶) سوره یس

می تواند درهای حکمت را به روی انسان ها بگشاید و به صـراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده، راهنمایی کند. البتّه خداونـد نیـازی به سوگنـد نـدارد، ولی سوگنـدهای قرآن همواره دارای دو فایـده مهمّ است: نخست تأکیـد روی مطلب و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگندیادمی شود،زیراهیچ کس به موجودات کم ارزش سوگندیاد نمی کند.

۳ اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلینَ

که تو قطعا از رسولان (خداوند) هستی.

۴ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ

بر طریقی مستقیم.

در این آیه چیزی را که سوگنـد آیه قبـل به خاطر آن بوده است، بازگو می کنـد، یعنی رسول بودن پیامبر صـلی الله علیه و آله آن هم رسالتی که توأم با حقیقت است و بودن پیامبر صلی الله علیه و آله بر صراط مستقیم.

۵ تَنْزیلَ الْعَزیزِ الرَّحیمِ

این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده.

۱- «نورالثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۳۷۴ و ۳۷۵ .

جزء بیست و دوّم (۱۷۷)

تکیه روی «عزیز بودن» خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دل ها محو کند.

و تکیه روی «رحیمیت» خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی رادراختیارانسان ها بگذارد.

در این جا سؤالی مطرح است که مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تأکید اثبات کرد؟

ولی پاسخ این سؤال در دل آیات فوق نهفته است، زیرا از یک سو قرآن را توصیف به حکیم بودن می کند، اشاره به این که حکمتش بر کسی پوشیده نیست و خود دلیل بر حقّانیّت خویش است.

دیگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را به ره سپردن بر «صراط مستقیم» توصیف کرده، یعنی محتوای دعوت او خود بیان می کند که مسیر او، مسیر مستقیمی است، سوابق زندگی او نیز نشان می دهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.

(۱۷۸) سوره یس

و ما در بحث های دلایل حقانیّت پیامبران به این مطلب اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقانیّت آن ها این است، که محتوای دعوت آنان دقیقا بررسی شود، هرگاه هماهنگ با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست، به علاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان می داد، مرد امانت و صداقت است، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زنده ای می شود بر این که او فرستاده خدا است

ص:۱۲۲

و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است، بنابراین سوگند و ادعای فوق هرگز بی دلیل نیست.

ازایـن گذشـته از نظر فنّ منـاظره، برای نفـوذ در دل هـای منکران لجـوج هرقـدر عبـارات محکـم تر و قـاطع تر و تـوأم باتأکیدبیشترمطرح شود، این افراد را بیشتر تحت تأثیر قرار می دهد.

باز سؤال دیگری مطرح می شود که چرا مخاطب را در این جمله

شخص پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است، نه مشرکان و نه عموم مردم؟

پاسخ این که: هـدف این بوده که تأکیـد کند تو بر حقّی و بر صـراط مسـتقیمی، خواه آن ها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده.

۶ لِتُنْذِرَ قَوْما ما اُنْذِرَ اباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلـُونَ

تا قومی را انذار کنی که پدران آن ها انذار نشدند و لذا آن ها غافلند.

امیرمؤمنان علی علیه السـلام در این زمینه می فرماید : «اِنَّ اللّهَ بَعَثَ مُحَمَّدا صلی الله علیه و آله وَ لَیْسَ اَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ یَقْرَأُ کِتابا وَ لا یَدَّعی نُبُوَّةً : خداوند هنگامی محمد صـلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوت نمی کرد»(نهج البلاغه، خطبه۳۳ و ۱۰۴).

هـدف از نزول قرآن این بود که مردم غافـل را هشیار و خواب زدگـان را بیـدار سـازد و خطراتی که آن هـا را احـاطه کرده و گناهانی که در آن

فرورفته انـد و شـرک و فسـادی که به آن آلوده شـده انـد، به آن ها یادآوری کنـد، آری قرآن پایه آگاهی و بیـداری و کتاب پاک سازی دل و جان است.

۷ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلى اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنـُونَ

فرمان(الهی) درباره اکثر آن ها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی آورند.

منظور از «قَوْل» در این جا همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است، چنان که در آیه ۱۳ سوره سجده آمده است : «وَ لکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنّی لاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ : ولی سخن من درباره آن ها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می کنم» و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم : «وَلکِنْ حَقَّتْ کَلِمَهُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرینَ : ولی حکم و وعده عذاب درباره کافران محقق شده است».

به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند و لجاجت و عناد و خیره سری را به حد اعلی

جزء بیست و دوّم (۱۸۱)

رسانده اند، آری این ها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه بازگشتی ندارند، چرا که تمام پل ها را در پشت سر خود ویران کرده اند.

حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاح پذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش به کلّی پایمال نکرده باشد وگرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه های امید برای او بسته می شود. ضمنا از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریّتی که هرگز ایمان نمی آورند، سران شرک و کفرند و همین گونه شد که گروهی در جنگ های اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند و بعضی که باقی ماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند وگرنه اکثریّت مشرکان عرب بعد از فتح مکّه به مفاد «یَدْخُلُونَ

فی دینِ اللّهِ اَفْواجا» (۲/نصر) گروه گروه وارد اسلام شدند.

۸ اِنّا جَعَلْنا فی اَعْناقِهِمْ اَغْلالاً فَهِیَ اِلَی الْاَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ

ما در گردن های آن ها غل هایی قراردادیم که تاچانه ها ادامه

دارد و سرهای آن ها را به بالا نگاه داشته است.

«اَغْلال» جمع «غُلّ» در اصل از مادّه «غَلَل» به معنی چیزی است که در وسط اشیایی قرار گرفته، مثلاً به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند، «غَلَل» می گویند و «غُلّ» حلقه ای بود که بر گردن یا دست ها قرار می دادند، سپس آن را با زنجیر می بستند و از آن جا که گردن یا دست در میان آن قرار گرفته، این کلمه در مورد آن به کار رفته است، گاه غلّ هایی که برگردن بوده، جداگانه به زنجیر بسته می شد و غلّ های بردست جدا بوده، امّا گاهی دست ها را در غلّ می کردند و به حلقه هایی که بر گردن بود، می بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیدا در محدودیّت و فشار و شکنجه قرار می دادند. (۱)

در هر صورت گاهی طوق «غلّ» که بر گردن گذارده می شد تا چانه ادامه پیدا می کرد و سر را به بالا نگه می داشت و در حالی که اسیر و

زندانی فوق العاده از این جهت شکنجه می دید، از مشاهده اطراف

۱- «مفردات راغب» و «قطر محیط» و «مجمع البحرین» ماده غلل .

خود بازمی ماند.

و چه جالب است تشبیهی که از حال بت برستان لجوج به چنین انسان هایی شده، آن ها طوق «تقلید» و زنجیر «عادات و رسوم خرافی» را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و غلّ های آن ها آن قدر پهن و گسترده است که سر آن ها را بالا نگاه داشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آن ها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید.

به هر حال آیه فوق هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده، مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده با صیغه فعل ماضی بیان شده است و این همان است که در زبان ادبا معروف است که «مُضارَعٌ مُتَحَقَّقُ الْوُق-ُوعِ به

(۱۸۴) سوره یس

شکل ماضی درمی آید» و نیز می تواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آن ها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.

۹ وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ سَدّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّا فَاَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لايُبْصِرُونَ

و در پیش روی آن ها سدّی قرار دادیم و در پشت سرشان سدّی و چشمان آن ها را پوشانده ایم، لذا چیزی را

ص:۱۲۶

نمی بیند.

از یک سو همچون اسیرانی هستند که در غلّ و زنجیرند، از سوی دیگر حلقه غلّ چنان پهن و گسترده است که سرهای آن ها را به آسمان متوجّه ساخته و مطلقا از اطراف خود چیزی نمی بینند.

از سوی سوّم سدی از پیش رو و پشت سر آن ها رادر محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آن ها بسته است.

و از سوی چهارم چشمان آن ها بسته شده و قدرت دید و باصره آن ها به کلّی از کار افتاده است.

جزء بیست و دوّم (۱۸۵)

خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است، چه کاری از او ساخته است؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی می تواند ببیند و چگونه می تواند گام بردارد و چنین است حال مستکبران خودخواه و خودبین و مقلدان کور و کر و متعصّبان لجوج در برابر چهره حقایق.

۱۰ وَسَواءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ

برای آن ها یکسان است، چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند.

گفتار تو هرقدر نافذ و وحی آسمانی هر قدر مؤثر باشد، تا در زمین آماده وارد نشود، تأثیر نخواهد گذاشت، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد و باران های پربرکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتبا از آن بگذرد، محصولی جز خس و خاشاک نخواهد

داشت که قابلیّت قابل در کنار فاعلیّت فاعل شرط است.

چه کسانی انذار تو را می پذیرند

۱۱ اِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ

(۱۸۶) سوره یس

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ اَجْرٍ كَریمٍ

تو تنها کسی را انذارمی کنی که از این یادآوری الهی پیروی کند و از خداوند رحمن در پنهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداش پرارزش بشارت ده.

دراین آیه دو وصف برای کسانی که«انذار»و «اندرز» پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها مؤثر است، ذکر شده: پیروی از ذکر و خشیّت از خداوند در پنهان ، البتّه منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه «بِالْقُوَّه» آن است، یعنی انذار تنها در کسانی مؤثّر واقع می شود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آن ها دو اثر می گذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسؤولیّت ها. و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوّه در آن ها وجود دارد، امّا بعد از انذار به فعلیّت می رسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا دارند، نه آماده خشیت اند.

این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می گوید :

جزء بیست و دوّم (۱۸۷)

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ : این کتاب آسمانی شکّی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است». منظور از «ذِکْر» به عقیده

بسیاری از مفسّران «قرآن مجید» است، زیرا این کلمه به همین صورت کرارا در قرآن در همین معنی به کار رفته است. (۱)

ولی مـانعی نـدارد که منظور معنی لغوی آن، یعنی هرگونه یـادآوری بوده باشـد، که شامل آیات قرآن و سایر انـذارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبران الهی می شود.

«خَشـیت» به معنی ترسـی است که آمیخته با احساس عظمت باشـد و تعبیر به «رَحْمان» که مظهر رحمت عامه خداوند است، در این جا نکته لطیفی دربردارد و آن این که: در عین ترس از عظمت خداونـد باید امید به رحمت او نیز داشـته باشـند، تا دو کفه «خوف» و «رجاء» که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.

(۱۸۸) سوره یس

تعبیر به «بِـالْغَیْب» در این جـا اشـاره به شـناخت خداونـد از طریق اسـتدلال و برهان است، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.

جمله«فَبَشِّرْهُ»درحقیقت تکمیل«انـذار»است، زیراپیامبر صـلی الله علیه و آله در آغاز انذار می کند و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در «قول» و

ص:۱۲۹

۱- ۴۴ / نحل ، ۴۱ / فصّلت ، ۴۴ / زخرف ، ۲۵ / قمر .

«فعل» انسان ظاهر گشت، بشارت می دهد.

به چه چیز بشارت می دهـد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشـغول می دارد و آن لغزش هایی است که احیانا از او سـرزده، به او بشارت می دهـد که خـدای بزرگ همه آن ها را بخشوده است، سـپس به اجر کریم و پاداش پرارزش که هیچ کس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.

جالب این که هم «مغفرت» به صورت نکره ذکر شده، همچنین

جزء بیست و دوّم (۱۸۹)

«اَجْرِ کَریم» و می دانیم نکره آوردن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

۱۲ اِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتی وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ اثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْ ءٍ اَحْصَيْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ

ما مردگان را زنده می کنیم و آن چه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسـیم و همه چیز را در «کتاب» احصـا کرده ایم.

تکیه روی عنوان«نَحْن»(ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید، دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوان های پوسیده و عظام رمیم از نو، جان می گیرد و لباس حیات در تن می پوشد ؟

نه تنها مردگان را زنده می کنیم، بلکه «تمام آن چه

ص:۱۳۰

را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آن ها را می نویسیم» .

جمله «ما قَدَّمُوا» (آن چه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی

(۱۹۰) سوره یس

است که انجام داده اند و اثری از آن باقی نمانده، اما تعبیر به «وَ اثارَهُم» اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس می شود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی می ماند و مردم از آن منتفع می شوند).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که «ما قَدَّمُوا» اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد و «وَاثارَهُم» اشاره به کارهایی است که سنّت می شود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت و یا شر و زیان و گناه می گردد. و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می افزاید : «وَ کُلِّ شَیْ ءٍ اَحصَیْناهُ فی اِمامٍ مُبینٍ». غالب مفسّران «اِمامٍ مُبینٍ» را در این جا به عنوان «لوح محفوظ»، همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات وحوادث این جهان درآن ثبت و محفوظ است،تفسیر کرده اند.

و تعبیر به «اِمام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است، برای همه مأموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسان ها و پاداش و کیفر آن ها.

جزء بیست و دوّم (۱۹۱)

جالب این که این تعبیر (اِمام) در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد «تورات» به کار رفته، آنجاکه می فرماید : «اَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ موسی اِماما وَ رَحْمَهً:

آیـا آن کس که دلیـل آشـکاری از پروردگـار خویش دارد و به دنبـال آن شاهـدی از سوی او می باشـد و پیش از آن کتـاب موسی که امام و رحمت بود، گواهی بر آن می دهد، همچون کسی است که چنین نباشد».

اطلاـق کلمه «امـام» در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دسـتورهای آن است و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله که در آن آمده و در تمام این امور می توانست، رهبر و پیشوای خلق باشد، بنابراین کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.

کتاب های سه گانه ثبت اعمال

از آیات قرآن مجید چنین استفاده می شود که اعمال انسان در سه کتاب ثبت و ضبط می گردد، تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

(۱۹۲) سوره یس

نخست «نـامه اعمال شخصـی» است که ثبت کننـده تمام کارهای یک فرددرسراسـرعمراواست، قرآن می گویـد:«روزقیامت به هرکس گفته می شود: " اِقْرَءْ کِتابَکَ کَفیبِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسـیبا: خودت نامه اعمالت رابخوان،کافی است که خودحساب گرخویش باشی (۱۴/اسراء).

این جـا است که فریـاد مجرمـان بلنـد می شود و می گوینـد : «وای بر ما، این چه کتابی است که هیـچ گناه کوچکی و بزرگی نیست ، مگر این که آن را ثبت و احصـا کرده است : یَقُولُونَ یـا وَیْلَتَنـا مـالِ هـذَا الْکِتابِ لایُغادِرُ صَـغیرَهً وَ لا کَبیرَهً اِلاّ اَحْصاها» (۴۹ / کهف).

این همان کتابی است که «نیکوکاران آن را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ» (۱۹ و ۲۵/حاقّه).

دوم کتابی است که «نامه اعمال امت ها»است وبیان گر خطوط اجتماعی زندگی آن هامی باشد، چنان که قرآن می گوید:«کُلُ اُمَّهٍ تُدْعی اِلی کِتابِها:روزقیامت هرامتی به نامه اعمالش فراخوانده می شود» (۲۸/جاثیه).

سومین کتاب همان کتاب «نامه جامع و عمومی لوح

محفوظ» است که نه تنها اعمال همه انسان ها از اولین تا آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب و ملائکه پاداش و عقاب است. (۱)

۱- درباره «لوح محفوظ» در جلد ۱۰ «تفسیر نمونه» ، صفحه ۲۴۱ ذیل آیه ۳۹ سوره رعد و همچنین جلد ۵ ، صفحه ۲۶۸ ، ذیل آیه ۵۹ سوره انعام بحث شده است .

(۱۹۴) سوره یس

(۲۰۱)

ص:۱۳۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹